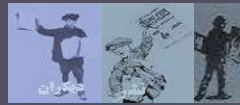


زایش مان ، انسانیت مان و نه اصل و نسب مان ! On est être humain par sa NAISSANCE et non par ses ORIGINES !

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست . (فریدون ایل ییگی)
به سراغ من اگر می آئید / نرم و آهسته بیایید / مبدا که ترک بردارد / چینی نازک تنهائی من . (سهراب سپهری)

(۹ ماه روزانه های دیروز ... و امروز)

نشر دیگران



فهرست موضوعی : ادب و هنر تاریخی دینی سیاسی مارکسیستی ویژه نامه ها فهرست الفبائی آمده ها

دیگر "نشر" : 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17

792

یکم آذر (صورتجلسه نشست احمد کسروی با "باک دینان") ، 1323

فرستنده این شماره : ایرج هاشمی زاده

چرا داور نباشید و تماشاچی باشید ؟!

آقای دکتر شهید نورایی گفتاری در مهنامه سخن درباره کتاب دادگاه نوشته که می باید گفت: نوشته شیرین و خود نمونه شیرین نویسیست. من با سپاسگزاری بایشان بچند جمله پایین می پردازم :

آقای دکتر ایراد گرفته اند که من دلائل را کوتاه و مختصر ذکر کرده و تفصیل بعضی نکات حساس را بوقت دیگر محول گردانیده ام . این ایراد آقای دکتر راست است . من خستوانم که موضوع بسیار بزرگ است و با آن کوتاهی پس نمی بایست کرد و امید مندم در چاپ دوم بچاره این عیب توانم پرداخت . اما « نکات حساس » گمان می کنم خود آقای دکتر می دانند که بآن « نکات حساس » باین زودی نباید پرداخت و آن « ریشه بدبختی » را باین زودی و با حال کنونی نشان نتوان داد .

اما « موضوع بغض شخصی » باید بگویم آقای دکتر گمان بدستورهای بهتر است آقای دکتر بفرمایند کدام داستانی را که نوشته ایم راست بوده ؟!

آقای دکتر می نویسد : « ما که تماشاچی بیطرفی بیش نیستیم » . من میخواهم بگویم : چرا داور نباشید و تماشاچی باشید ؟! اگر مرد دانشمند و مبین دوستی همچون شما نیز داور نباشد پس که داور خواهد بود ؟!

احمد کسروی

xalvat.com

بهای کتاب درهمه جا
۱۵ ریالست
جایگاه فروش کتابهای ما
کتابهای ما در تهران گذشته از دفتر پرچم در مغازه وحدت بفروش میرسد
نشانی : خیابان شاه روبروی گرمابه نادری مغازه وحدت .

ایرج هاشمی زاده

گروه هشتاد و هشت نفره

مجموع آذر ۹

۱۳۲۳

xalvat.com

کتابخانه سمان

بنام پاک آفرنده جهان

چنانکه از پیش آگاهی داده شده بود روز چهارشنبه یکم آذر در خانه آقای کسروی جشن باشکوهی برپا گردید. برنامه چاپ شده بدست باشندگان داده شده بود. در ساعت شش و ربع آقای کسروی نشست را گشاده بگفتار پرداخت:

گفتار آقای کسروی

نخست سیاست می گزارم که آقایان اذدور و نزدیک باینجا آمده اند که در این جشن که ما می داریم همراهی نمایند. اما گفتاری که خواهم راند: باید دانست که مادر هر کاری از دیگران جداییم. من نمیخواهم چون نشستی هست برای سرگرمی شما جمله پردازی کنم. این کار دیگرانست. بلکه سخنانی را میدارم و سه چیز را یادداشت کرده ام که می خواهم باشما بگفتگو گزارم. این يك گفتگوست که باشما خواهم کرد. بشنوید و بفهمید و باخرد خودتان داوری کنید و اگر سخنی میدارید شما نیز بگویید.

یکی از آن سه چیز داستان «روزبه» است. مبارها روزبه را معنی کردیم. روزبه یا عید آنست که در کشوری پیشآمد بزرگ تاریخی بسود آن کشور رخ دهد و مردم برای ارجشناختن از آن پیشآمد و از دید آوردن گاش و تازه گردآیدن یاد آنان، روز رخدادنش را روزبه گردانند که همه ساله در آن روز جشنی گیرند. چنین روزبه سودهایی تواند داشت. گذشته از آنکه خود بیداری و هوشیاری توده را رساند هزارها کسانرا و ادا کرد که از جانفشانی دو راه کشور و بدید آوردن مانده های آن پیشآمد باز نایستند. **خالوات.com** مثلا در فرانسه شورشی رخ داده که یکی از پیشآمدهای بزرگ تاریخی بوده. اینست هر سال مردم فرانسه روزی را بنام آن پیشآمد جشن می گیرند و یاد پیشگامان شورش را تازه می گردانند.

دو روز پیش در روزنامه ها خواندیدیم که دو کشور شوروی روز ۱۹ نوامبر جشن توپخانه گرفته اند و شادیا کرده اند.

افسوس که در ایران این نیز معنی خود را از دست داده. در این کشور یکی از دیدیا عیدهایست که گرفته می شود. من می پرسیم: هجدهم ذیحجه چه عید است؟ می گویند: در آن روز پیغمبر اسلام علی را بخلافت برگزیده. می گویم: نخست

این داستان دروغست. چنین چیزی نبوده. دوم بتاریخ ایران چه عیدهای داشته؟! امروز چسودی از آن توان برداشت؟! خلافت که میوه اش را عربها و ترکها خورده و سپس هم پوسیده شده و از ریشه برافزاده ایرانیان بنام آغاز آن جشن می گیرند. آیا این نمونه نادانی يك توده نیست؟

خالوات.com

روز پانزدهم شعبان را جشن می گیرند و می گویند: «روز ولادت امام زمانست». مبارها پرسیدیم و باز هم می پرسیم: آیا این داستان امام زمان راستست؟ آیا چنان کسی هست و بدانسان که می گویند خواهد آمد؟ اگر چنان چیزی هست و خواهد آمد و خرد و دانش آنرا بر است می دارد همه مان بپذیریم و چشم براه آمدنش باشیم. اگر چنان چیزی هست و خواهد آمد و جهانرا با يك نیروی «فوق العاده» به نیکی خواهد آورد مادیرنگر نکوشیم و رنج بیهوده بخورند و هم بارها اینرا پرسیدیم و پاسخی نشنیدیم.

آنجکه ما میدانیم این از ریشه دروغ است. چنان کسی نه بوده است و نخواهد آمد. چنان چیزی را نه دانشها می پذیرد و نه خرد بر است می دارد و نه تاریخ از آن آگاهست.

چنین افسانه بی بایی را دستاویز کرده اند و جشن می گیرند. آیا چنین توده ای را بهره مند از فهم و خرد توان پنداشت؟! آیا از چنین عیدی مردم چه سودی توانند برد؟ آیا جز آنست که هر ساله یاد این «خرافه» تازه شود؟! جز آنست که مردم نادان بیودن چنان امانی باور بیشتر کنند و بآمدنش امید بیشتر بندند و بهمان باور و امید بدبختی های خود را فراموش کنند و در پی چاره نباشند؟

یک دلیل روشن بآنکه این عیدها بریان توده می باشد آنست که ما دیدیم در این سه سال وزیران که بیگمان دشمن این توده اند و بدبختی آن میکوشند همین عیدها را که کمتر شده بود بحال نخست باز گردانیدند.

شنیدنیست که بیشتر این عیدها را ناصرالدین شاه گزارده. همان پانزده شعبان تا سال ۱۲۷۴ می بوده. در آن سال ناصرالدین شاه عیدش گردانیده دستور جشن و چراغان داده. يك پادشاه نافهم و فریبکار برای فریب مردم و خاموش نگه داشتن آنان باین نمایشها پرداخته و اکنون ما باید پیروی از کارهای سرایبان او نماییم.

ما اینها را روزبه (یا عید) نمی شناسیم. باید اینها از میان رود. ما روزبه را بمعنی راستش گرفته ایم. اینست تاکنون چهار روزبه می داریم: یکی همین يكم آذر که روز پیدایش مهنامه پیمان و آغاز کوششهای ماست.

- ۴ -

دیگری یکم دیماه که در آنروز برای سوزاندن کتابهای زیانمند جشن می گیریم .
 دیگری نوروز که آغاز سال و آغاز بهار است .
 دیگری سیزدهم مرداد که روز داده شدن مشروطه است . دیگران آنرا چهاردهم مرداد می گیرند . ما آنرا غلط میدانیم و سیزدهم را می گیریم .
 چیزی دیگر که میخواهم با شما گفتگو کنم داستان سیاست است . چنانکه میدانیم از چندی پیش در ایران کشاکشهایی بعنوان نفت پنهان شده که روزنامه ها و حزبها در آن پادرمیان داشته اند . جز ما که در کنار بوده ایم . از اینرو کسانی چنین میدانند که ما از سیاست بدوریم و خود را کنار می گیریم . ولی چنین نیست و من میخواهم در اینجا گفتگویی در آن باره کنم .

ما از سیاست بر کنار نیستیم . چیزی که هست ماسیاست را نیز بمعنی راستش گرفته ایم . سیاست چیست ؟ سیاست « همبستگی یک توده با توده های دیگر و چگونگی آن همبستگی » است . سیاست آنست که یک توده راهی برای زیست خود در میان دیگر توده ها باز کند و رفتارش با آن توده ها از روی فهم و اندیشه باشد .

ما امروز همسایگانی می داریم . دولت روس ، دولت انگلیس ، دولت ترکیه ، دولت عراق ، دولت افغان . با توده ها و کشورهای دیگر جهان نیز از دور همبستگی می داریم .

سیاست آنست که ما بدانیم با این همسایگان و همچنان با دولتها و توده های دیگر چه رفتاری پیش گیریم . راهمان در میان اینهمه توده ها چه باشد ؟ برای آینده چه چیزهایی را بدیده گیریم ؟

- ۵ -

ماسیاست اینرا میشناسیم ، و از این زمینه نه تنها دور و بر کنار نمی باشیم ، خود در آنیم و کوششهایی بکار می بریم . ما در سیاست بهترین و روشترین راه را پیش گرفته ایم .

ما می گوئیم : ایرانیان باید نیک باشند - نیک باشند تا بتوانند با دیگران همپا گردند - می گوئیم : باید بدیها را از خود دور گردانند . خواهید پرسید : نیکی چیست ؟ چگونه نیک توان بود ؟ کدام بدیهاست که باید دور گردانید ؟ ما پاسخ این پرسشها را داده ایم . مانیکپهارا باز نموده و راه نیک شدن را نشان داده ایم . بلکه خود پیش افتاده به یمودن آن راه پرداخته ایم .

در نیکی هم تنها نیک بودن یکدسته از جوانان درس خوانده بس نیست . باید همه نیک شوند . باید مردان نیک شوند ، زنان نیک شوند ، شهر نشینان نیک شوند ، ده نشینان نیک شوند .

ما دانسته ایم که مردمی تانیک نباشند از نیکیهای جهان بهره نتواند یافت . دانسته ایم توده ای که آلوده بدیهاست بیای دیگران نتواند رسید و هاپهوی و غوغا نیز در این زمینه کناری انجام نتواند داد . اینها را دانسته ایم و اینست گفته ایم . باید این توده نیک باشند تا بتوانند از نیکیهای جهان بهره یابند ، تا بتوانند با دیگران همپا باشند . این پایه سیاست ماست .

xalvat.com

آمدیم بر سر همسایگان . آیا رفتارمان با آنها چه باشد ؟ ما می گوئیم : با همه باید یکسان رفتار کرد و یکی را بدیگری نگزید . دو دولت روس و انگلیس که همسایگان بزرگ و نیرومند مایند در باره سیاست برخوردهایی باهم می دارند و خواهند داشت . ما باید در میانه

بی یگسو با لیم.

اندیشه‌ای در میان ایرانیان رواج گرفته که ما باید خود را
بیکی از این دودولت نزدیک گردانیده دیگری را از خود دور سازیم.
اینست دسته‌ها پدید آمده: یکدسته هوادار انگلیسند و یکدسته هوادار
روس و باهم سخت می‌نبرند. اگر از ما پرسند هر دو دسته راه کج
می‌روند.

آن اندیشه از ریشه غلطست و دوزیان بسیار بزرگ را دربر میدارد:
نخست این، استقلال خود را از دست دادنت. ما که بیکی از آندودولت
نزدیک شویم باید اختیار خود را باو سپاریم. داستان ما با آن، داستان
روداست بادریا. رودی که بدریا می‌پیوندد ناچار است که بآن درآمیزد
و نابود شود و از میان رود، و جز این راهی نیست.

دوم ما که خود را بیکی از آندو بنسیم دیگری آسوده نخواهد
نشست. و ما را هم آسوده نخواهد گذاشت. کشور آشفته و درهم ما
میدان کشاکشها گردیده آشفته‌تر و درهم‌تر خواهد شد.

کسانی اینرا باور نمی‌کنند که ما بتوانیم خودمان خود را راه ببریم.
اگر هم باز بابت چنین چیزی را بپذیرند دل‌ها شانت آنرا نخواهد
پذیرفت. راستش هم آنست که توده‌ای با اینحال که ایرانیان راست
خود را راه نتواند برد. این چیز است که ما نیز خستوانیم و در این باره
سخنی نیست.

سخن در آنست که توده در اینحال نماند و بآلود گیهای خود چاره
کند و بهتر گردد، و در آن هنگام است که خواهد توانست خودش خود
را راه برد. بهمین شوند است که ما پیش از هر کاری به نیک گردانیدن

توده می‌کوشیم.

کسانی در اینجا هم سخنی میدارند. می‌گویند: «این توده
نیک نمیشود». ولی ما پاسخ این را در نوشته‌های خود داده‌ایم. بیشتر این
کسان آنانند که نمی‌خواهند خودشان نیک شوند و توده را نیز نیک نمی‌خواهند.
تنها آرزویشان آنست که اگر در زیر دست بیگانگان هم باشد باین
توده فرمانرانند و یا پیشوایی نمایند.

برخی نیز می‌گویند: «این دولتها نخواهند گذاشت ما نیک شویم». ولی اینهم بهانه پوچست. ما اگر بخواهیم نیک شویم هیچ دولتی از ما
جلو نتواند گرفت.

دولتها همیشه از بدیها و آلود گیهای یک توده سودجویی کرده
آنها را ابزار کار خود گردانند. هیچگاه جلو نیک شدن را نتوانند گرفت.
آنگاه این دولتها که سخن از آنها می‌رود توده‌های آزادخواهی
را در پشت سرمی‌دارند. توده انگلیس همیشه بیرق دار آزادی بوده. توده
روس را همه میدانیم که بچه کارهایی در راه پیشرفت آزادی برخاسته‌اند.
تاریخ آنها نزدیکست و فراموش نگردیده. ما که بنیک بودن خود
کوشیم هر زمان که نیازمند شدیم آواز خود را بگوش توده‌های روس
و انگلیس توانیم رسانیم. هر زمان که خواستیم از آنان کمک توانیم
خواست.

در جهان نیکخواهان فراوانند. ما اگر به نیکی کوشیم از هر
گوشه جهان، از میان نیکخواهان پشتیبانان خواهیم داشت.
بهر حال این سیاست ماست که نیک باشیم و خودمان خود را راه
بریم و با همسایگان یکسان رفتار کنیم.



آقای ابراهیم کاویان (آگاه)

در این زمینه سخنان بسیاری نیاز هست . ما چون آنها را نوشته ایم در اینجا از گفتن باز می ایستیم . تنها داستانی را که بتازگی زخم داده و در اینجا گواه سخن تواند بود یاد می کنم :

دیروز رفته بودم به اداره شهر بانی . یکی از سران آن اداره که خود مردی بنجهه باشمیت ساله ایست چون مرا دید چنین پرسید : « پارسال هم میخواستم از شما پیرسم چرا حافظ را میسوزانید فرصت نشد ؟ »

پیراز سال که مارا بدست او یز کتابسوزان بفرمانداری نظامی کشیده و از آنجا بشهر بانی فرستاده بودند ، چون از نخست وزیری دستور داده بودند رهامان کنند اینمرد آمد و مارا رها گردانید . اکنون پیرا و سال را پارسال میخواند و این نمونه دل مردگی اوست که در این دو سال نغمه ایسته بجوید و پیرسد داستان کتابسوزان چیست و اینهمه کتابها که مانوشته ایم یکبار نخوانده . اکنون هم از دیدن منست که بیادش افتاده .

بهر حال پاسخ داده گفتم : ما چون کتابهای حافظ و سعدی و مشنوی و دیگر مانند آنها را مایه بدبختی این توده شناخته ایم آنها را میسوزانیم که از میان ببریم . گفت : « پس منم اگر مخالف عقیده شما بودم کتابتارا بسوزانم ؟ »

گفتم : نخست شما بکتنید و چنان کاری نتوانید . ولی ما گروهی می باشیم و راهی برای خود برگزیده ایم . دوم ما دیوان حافظ را باین عنوان میسوزانیم که با « عقیده » ماناسازگار است . باین عنوان میسوزانیم که با خرد ناسازگار است .

باشتاب گفت : « خرد که ؟ »

گفتم : دشواری دوتا شد . شما معنی خرد را هم نمی شناسید . خرد از آن من و زن شما ندارد . خردها همه یکست . بدانسان که چشمهای مایکست و این کلاه که روی میز است همه چشمها آنرا می بیند خردها نیز چنین است . ما نمیگوییم که زبان شعرهای حافظ را خردهای ما فهمیده و یا می فهمد . بلکه میگوییم همه خردها می فهمد . من اکنون کتابی (دادگاه) در دستم است و باز می کنم که شعرهایی از حافظ بخوانم . شما خودتان با خرد خود داوری کنید . می گوید :

رضایده بده و زجبین گره بکشای که بر من تو در اختیار نکشودند
شما باین شعر چه می گویند ؟ آباراست که بما اختیاری نداده اند و ما باید بابدبختیها بسازیم و اندوه بخود راه ندهیم ؟ آيا این بدآموزی نیست ؟ آيا این زیانمند نیست ؟

شما چنین انگارید که دو سال پیش که آلمانها بکشور هوروی تاختند و تافقاز پیش آمدند ، اگر مردم روستان چنین باوری داشتند و بجای آن کوششهای مردانه که کردند دست بروی دست گزارده گفتندی : « که بر من و تو در اختیار نکشادند » ، یا گفتندی : « صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند » ، چه بر شان گذشتی ؟

آيا باین بودی که زیر دست بیگانگان باشند و بدبخت گردند ؟ آيا این فیروزی و گردنفرازی که امروز می دارند جز نتیجه کوشش و جانفشانیهای خودشانست ؟ بگویند که شما باینها چه می گویند .

سخنانی باین روشنی و استواری ، بجای آنکه از شنیدن تکان خورد و بنا بهی خود پی برد ، بایک خونسردی چنین گفت : « شما بعافظ ایراد غیابی می گیرید . اگر خودش بود می دیدیم چه جواب می دهد » .

گفتم : کسی اگر خودش نباشد آيا باید بسخنش ایراد نگرفت و نیکی یابدیش را نکفت ؟ مثلا اگر روزنامه نویسی در روزنامه خود مردم را با شوب و تاراجگری برانگیزد و برای دلیر گردانیدن مردم دروغها بپراکند ، آيا شما که

نگهبان ایمنی شهر می باشید نسخه های روزنامه او را از دست مردم نمیگیرید ؟! آید است روی دست گزارده می گوید باید خودش باشد تا ببینیم چه پاسخ میدهد ؟! نیک بیندیشید که آید نیست ؟! آنگاه اگر حافظ نیست شما که هوادار اومی باشید هستید . شما پاسخ بدهید . ببینید بفردتان چه می رسد ؟!

این بار برگشته چنین گفت : « هیچ می دانید حافظ درجه زمانی بوده . گفتیم : مارا بازمان حافظ چکار است ؟! او در هر زمانی بوده باشد . این سخنان او بتوده زبانند است . ما باید آنرا از میان برداریم . شما در این باره بیندیشید . چون دیگر پاسخی نمیداشت بیاموشی گرایید . من نیز سخنی نگفتم و برخاستم . اینداستانرا گفتم برای آنکه شما بدانید چه نادانیهای تودرتو در مغزها آکنده شده . بدانید که مایه بدبختی این توده این نادانیهاست . بدانید که دشمنان مادر مسکو ولند نیست ، در این مغزهای تیره آکنده است . ما پیش از همه باید بچاره اینها کوشیم .

xalvat.com

چیز سوم که میخواهم در براموش گفتگو کنم بانوانند . (۱) همه میدانیم که بانوان یک نیم مردمند . در زندگانی همراه مردانند . مارا در باره بانوان نیز سخنان بسیاری هست که نوشته ایم . بتازگی هم کتابی بنام « خواهران و دختران ما » بچاپ می رسد . لیکن تا امسال از بانوان نشستی نمی بود . امسال در آبادان بانوان با کدین پیشکام شدند و نشست برپا گردانیدند که مایه خشنودی همگی گردید . اینست از این پس در تهران و دیگر شهرها نیز از بانوان نشستها برپا خواهیم گردانید .

در میان ما بانوان بسیار بافهم و شایایی هستند که ما خواهیم توانست از فهم و تجربه ایشان سودجوییم و تکانی هم در جهان بانوان بهید آوریم . در اینجا باید از چند بانویی نام ببرم .

آقای ضیاء مقدم که در پیشآمد باوسال مراغه در برابر گزندها و زبانهای بیابای شکیب و بایداری بسیار نموده « سرمشق » بدیگران دادند . همسر ایشان شکیب و بایداری بیشتر نشان داد و هنوز درجایی همچون مراغه ، بادور بودن شوهرش ، دچار وحشیگریهای پست مردم می باشد و بایداری می نماید . رفتار این بانوم باید « سرمشق » بانوان باشد .

بانو رهبری دختر شادروان شیخ ابراهیم زنجانی در میان بانوان در فرورفتن بکنه پاکدینی و فهمیدن آمیغها در میان بانوان بیهمتاست . این بانو همانست (۱) این بخش گفتار در گفتن کوتاه تر گردانیده شده .

که بت پرستان زنجان گله ازو بیادارش برده بودند و این نتیجه آنرا داده که برادرش که خود مرد اروپادیده و دانشمند است برای ما آشنا گردیده . آقای عباس هاتمی که خود از پاکدینان دیرینست همسری که برگزیده ییاکدینی آشنا گردانیده که نامه اش که در پرچم چاپ کردیم نمونه ای از سپه های آن بانوی بافهم است .

xalvat.com

آقای حسن چهره نگار همسر خود را ییاکدینی کشانیده و این بانو هوش و فهمی از خود نشان میدهد که مایه امید بسیار است . بانو مصصامی در ارومی با ارسال نامه ای بمن نوشته بود که بسیار خوشنود گردیدم و خدا را سپاس گزاردم .

دیروز هم نامه ای از یانوملوک چهره نگار رسیده که اکنون در دست منست . این بانو سپه های پاکدلانه خود را چنین بازمی نماید : « اکنون که میهن و مردمی مرا بکار و کوشش ویژه ای واداشته باید در راه نبرد بایدها و پراکندن آمیغها با برادران خود همباز باشم و خود را آماده نموده ام . اینک بپیمان می بندم که در این راه ورجاوند بکوشم و با آشنا گردانیدن خواهران خود کوشش کنم . »

هیچنانکه بارها گفته ایم ما باید کوشش خود را از خانه همان آغاز کنیم . نخست ییاک گردانیدن مغزهای خانواده همان کوشیم . روز بروز جدایی ما از دیگران بیشتر خواهد شد و این سخت خواهد بود که شوهری پاکدین با زنی که نه پاکدینست بسازد . پس از این جوانان که میخواهند زن گیرند یکی از کارها همان خواهد بود که دختری را که برمی گزینند در میان دیگر گفتگوها او را با آمیغهای پاکدینی نیز آشنا گردانند .

ما بسیار خوشنود گردانید که آقای ژبلا که اکنون در اینجا است چون عروسی کرده بود با همسرش بدیدن ما آمدند و این دانسته شد که پیش از عروسی کتابهایی را از ما بآن بانو داده و او را آشنا گردانیده بوده . این چیز است که بچاست دیگران هم کنند .

این بسود خود مردانست که زنهاشان پاکدین باشند و آمیغهای زندگانی را بدانند و بجهان بادیده بینایی نگرند . زنان تیره مغزی که هنر شان جز جادو و جنبل نیست و از « عبادت » جز رفتن بروضه و برداختن بگریه و شیون را نمی شناسند و از نوادیشی جز دلپسنگی بفر ششاهه و رفتن بسینما و بتئاتر و خواندن رمانرا نفهمیدند - از همسری با چنین زنانی خوشی نتوان دید .



آقای علی محمد کاویان

xalvat.com

در اینجا سخن من بیابان می رسد . اکنون به پیمان بندی پرداخته خواهد شد . شاید بسیاری از آقایان معنی پیمان بندی را ندانند . ما که راهی برای زندگی بازان کرده ایم باید بکوشیم و دیگران را نیز با آرزو بیاوریم . باید با همه نادانیها و گمراهیها نبرد کنیم . ما در برابر خود سختیها می داریم . اینست باید دست بهم دهیم و بیاری خدا بآن سختیها فیروز در آئیم . اینست کسانی که سخنان ما را می پذیرند تنها بپذیرفتن بس نتوانند کرد . باید بیایند و در کوششها با ما هم دست گردند . باید بیایند و پیمان بندند .

چون این پیمان برای کوشش و جانفشانی در یکراه و رجاوندیست نخست باید با خدای آفرنده جهان نیایشی برود . نخست باید نام پاک او بر زبانها رود . پیداست که کسانی پیمان توانند بست که از درون دل بگفته های ما باور می دارند و برای کوشش و تلاش آماده اند . دیگران باید کنار بایستند .

در این هنگام درفش آورده شد و همه بیا خاستند و رو بخورآبان ایستادند و آقای کسروی نیایش آغاز کرد بدینسان :

رویه نیایش

ای آفرنده خورشید و ماه ، ای پدید آورنده جهان ، نامت بلند بادا .

آفرید گارا بزرگتر از آنی که ما توانیم شناخت ، بلندتر از آنی که توانیم دریافت . خواست تست که جهانرا پدید آورده ، دست تست که آنرا براه انداخته .

برورد گارا بهستیت خستوانیم ، به یگانگی و توانایی و دانایت می شناسیم . در راه خواست تو میکوشیم ، از این شاهراهی که بروی ما گشاده ای سپاس می گزاریم .

xalvat.com

خدایا بنامت درفش افراشته ، « خدا با ماست » گویان ، پا براه می گزاریم : تا توانیم خواهیم کوشید ، بدشواریه پروا نخواهیم نمود ، از رنج و گزند رو نخواهیم برتافت .

آفرید گارا جهان نیست آشفته و بیراه : گمراهیها دسته ها بسته ، بتخانه ها سر بر افراشته ، دلها تیره گردیده ، آدمیان خوی ددان گرفته اند .

آفرید گارا بگمراهیها خواهیم رزمید ، با آرزو و ستم خواهیم جنگید ، بتخانه ها خواهیم بر انداخت ، و آن پشتیبانی و راهنماییهای تست که ما را فیروز خواهد گردانید .

نامت بلند بادا ای آفرنده خورشید و ماه .

سپس یکدسته جدا گردیده به پیمان بندی پرداختند .

رویه پیمان xalvat.com

من راه پاکدینی را دریافته ، و آمیغهای آنرا پذیرفته ام . اینک پیمان می بندم که بآیین آن راه روم ، و از هر چه نسازگار است دوری جویم ، و در راه پراکندن آمیغها و نبرد با گمراهیها تا اندازه توانایی خود بکوشم ، و خدا را باین پیمان گواه میگیرم .

سپس چایی و شیرینی آورده شد. در این هنگام آقای محمد امام بگفتار پرداخت.

گفتار آقای امام

از چندی پیش که دانشهای نوین اروپایی بیش یا کم در ایران رواج گرفته است و مردم این کشور کم از زیر بار افسانه های دوره های زبونی و پستی بشر بیرون می آیند ملایان ما که بازار خود را در این میانه کساد دیده اند پس از اندیشه و دست و پا زدنهای بسیار راه نوینی برای مردم فریبی بیش گرفته و کالای تازه ای به بازار آورده اند .

یاران ما آگاهند که کالای ملایان هزارها اخبار و احادیثی است که در کتابهایشان جا گرفته که سرتاسر پراز افسانه های کهن یونانی و تازی است . برای آنکه ایشان این کالاها را از دست ندهند و این اخبار و احادیث بی بار را به مردم امروزه هم جایزند هر یکیشان به جستجو پرداخته و هر خبری را که اندک شباهتی بایکی از دانشهای اروپایی دارد سر و ته اش را زده با آب و تابی هر چه تمامتر بر خ مردم عامی کشیده و میکوبند که پیشوایان شان دوجند صد سال پیش، از این دانشها خبر داده اند. خنده دار تر اینکه برخی از این مردم فریبان بیشتر رفته و تمام کشفیات علمی را که نتیجه صدها سال کوشش صدها نفر از کاشفین و مخترعین اروپائی است به پیشوایان خود نسبت میدهند . یکی نمی پرسد چرا هر چیزی را تا یکنفر اروپائی کشف نکند در اخبار و احادیثشان نیست ولی چون کشف شدی دونک از چندین حدیث فهمیده میشود؟! علاوه بر فرض اینکه پیشوایان شان از این دانشها غیر داده باشند چه سندی از آن شمار است .

برای اینکه بدانید تا کجا ایشان بدروغ سازی پیش رفته و اخبار و احادیث بی بای را ولو بزور باشد بدانهای چسبانده مثال زیر را از کتاب «خدا در طبیعت» نوشته فلاماریون فرانسوی که خسرو وارسته آنرا ترجمه کرده و آقای مصلح کبیر خالصی زاده بر آن حاشیه نوشته است می آورم . اینک عین عبارتهای او :

« یکی از حضرت رضا پرسید معنی آیه شریفه و السماء ذات الجبک چیست. حضرت فرمود «هی مجبو کة الی الارض و شک بین اصابعه» معنی آنکه «همچون طوریکه کواکب را مثل رشته های مختلفه یکدیگر وصل نموده است آسمان بر زمین دوخته شده است » . سائل گفت چگونه آسمان بر زمین دوخته شده است و حال آنکه خدا می فرماید «رفع السماء بشیر عمدت و رونها» یعنی آسمانرا بلند کرد بدون عمودی که دیده شود ؟ حضرت فرمود راست است و فرمود «فتم عبدولکن لاترونها» بنا بر این ستونی است اما دیده نمیشود . سائل گفت بطور چنین چیزی میشود؟! سپس حضرت دست راست خود را بالای دست چپ گذاشت و گفت «این زمین دنیا و آسمان دنیا بر اوست همچون خیمه ، زمین دوم بالای زمین دنیا و آسمان دوم بالای اوست همچون خیمه و الخ ... تا زمین هفتم که آسمان هفتم بر اوست همچون خیمه و عرش خدا بر روی آن آسمان است» و همین معنی آیه شریفه است که خدا میفرماید «اللّه الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن » توضیح آنکه در این خبر تصریح فرموده اند که استقامت زمین و آسمان بواسطه اینست که یکدیگر دوخته شده اند که هر یک ستونی دارند که دیده نمیشود . این حدیث و آیه شریفه تماماً بعد از کمال قوه جاذبه عمومی و قوانین کلی کیلر تصریح شده است و ما نمیدانیم به جهت این عقیده را به نیوتن نسبت داده اند . راست است که نیوتن آنرا اول دفعه در اروپا کشف کرد ولی خیلی پیش از نیوتن در قرآن مجید و احادیث شریفه تصریح شده است و عجب تر از همه غفلت بعضی از علمای اسلام است » .

تا اینجا است شرح آقای مصلح . شما ببینید که اگر کسی از اروپاییان این کتاب را به بیند چه خواهد گفت؟! درباره نویسنده اش چه باوری خواهد داشت؟! آیا تمام شرقیان در دیده اش بی اوج نخواهند شد؟! .

چیزیکه هست خالصی زاده ها از پست بودن شرقیان در نظر دیگران چه باکی دارند؟! آنان دوست میدارند شرقیان پست و نادان باشند تا بر آنها آقابسی کنند؟! .

xalvat.com

آنان بهر شکل باشد آقایی خود را نگاه دارند و بازار خود را از گرمی

کلمه «بلغ» (رسید) است. زیرا در قرآن چنین میگوید: «حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة» که معنایش آن است که ذوالقرنین بفروگاه خورشید رسید و نیز میگوید: «واذا بلغ مطلع الشمس» که معنایش آن است که ذوالقرنین بدرآمدگاه خورشید رسید. **xalvat.com** ایشان تصریح کرده بودند که رسیدن بفروگاه و بدرآمدگاه خورشید جز در صورت مسطح بودن زمین معقول نیست.

باز برادران اینرا می دانند که انجمن ملایان کتابی چاپ کرده و پراکنده که مقصودشان پاسخ دادن بآن استدلال بوده. من چندی پیش آن کتاب را دیدم و بسیار در شگفت شدم. زیرا در آن کتاب خواسته اند بازو رجله ها چشم بندی کنند. یعنی همان مطالبی را که در کتابها بوده است و بارها گفته شده و ابتدا تأثیری در موضوع نامبرده نخواهد داشت دوباره برشته نوشتن کشیده اند. کوتاها شده گفته های آنان دو چیز است: یکی آنکه می خواهند بگویند کلمه «وجد» در جمله های قرآن یعنی تصورات و مقصودشان اینست که خورشید نه آنکه در حقیقت از جایی طلوع و یا در چشمه تیره غروب کرده. بلکه ذوالقرنین چنین تصور کرده. دیگر آنکه کلمه مشرق یا مغرب که امروز هم در زبانهای دنیا بکار می رود جاهائست که اصطلاحاً آنها را مغرب و مشرق گفته اند. این خلاصه مطالب بسیار دور و دراز آن کتابست. این سخنان علاوه بر آنکه مناقشه بردار است اساساً مربوط بایراد آقای کسروی نیست. زیرا آقای کسروی تصریح کرده که حرفشان بر سر کلمه «بلغ» می باشد که بمعنی رسیدن است. اینک خود جمله های پاسخ بدخواهان که برایتان می خوانم: می نویسند: «از کجای قرآن استفاده می شود که زمین مسطح و ستاره ها با آسمان کوبیده است؟». می گویم: در داستان ذوالقرنین در قرآن گفته می شود: «حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة». باز گفته میشود حتی اذا بلغ مطلع الشمس». درباره این داستان سخنان بسیاری رانده شده. ولی من از همه آنها چشم پوشیده و تنها بدو جمله «بلغ مغرب الشمس وبلغ مطلع الشمس» می پردازم. آیا رسیدن بفروگاه خورشید یا بدرآمدگاه آن جز بایکرویه و هموار بودن زمین تواند ساخت؟ آیا با گرد بودن زمین کسی بفروگاه یا در آمدگاه خورشید تواند رسید؟

می دانم خواهند گفت ذوالقرنین چون بکنار دریا رسید و از دور دید خورشید در دریا فرو می رود آنجا را فروگاه خورشید پنداشت. می گویم: این تاویل است. در این آیه نامی از دریا برده نشده، بلکه گفته شده «که دید در چشمه پراز گل



آقای جوانبخت (یکی از یاران با ارج ما)

نیندازند!! و در این راه پروای هیچ گونه بی آبروگری نمیدارند. برای آنکه گفته ام روشنتر گردد باز يك صفحه از کتابی را که نادم انجمن ملایان چاپ شده گواه می آورم. آن کتاب بنام اسلام و علم امروز است که در صفحه ۷۸ چنین می نویسد: «در فواید مکس - از حضرت صادق متقولست که اگر مکس بر طعام مردم نمی نشست همه کس بمرض خوره (جذام) مبتلا میشد و نیز از حضرت رسول نیز نقل کرده اند که اگر مکس در ظرف طعام یا آب بیفتد آنرا غوطه دهید و بعد دور بیاورید زیرا در يك بالش زهر است و در بال دیگرش شفاست».

میس میگوید: «اهمیت علمی این دو خبر هنوز بر ما معلوم نشده. ولی مثل آفتاب پیش ما روشن است که روزی علم صحت آنرا ثابت خواهد کرد و بدین لحاظ از خوانندگان دانشمند تمنا دارم اگر باین فواید برخوردند بما خبر دهند» تا اینجا از آن کتاب بود. پس از این مقدمه می خواهم بیک مطلبی پردازم. چنانکه برادران بیاد دارند چندی پیش آقای کسروی در کتاب پاسخ بدخواهان این نکته را یادآوری کرده بودند که قرآن زمین را مسطح نشان میدهد و دلیل این سخت آیات ذوالقرنین را ذکر کرده و تصریح کرده بودند که اساس استدلال

سیاهی فرومی رود» و پیداست که خواستش در اینست. آنگاه دوباره می گویم سخن ما در رسیدن است و باز می گویم اگر زمین گرد است کسی هر چه برود بفرو گاه و یا در آمد گاه خورشید نخواهد رسید .

xalvat.com

تا اینجا جمله های پاسخ بدخواهان بود . اکنون شما ببینید آن پاسخ ملایان در برابر این جمله ها چه اندازه پرت است . اما اینکه می گوید مقصود از مشرق و مغرب جاهائی است که اصطلاحاً مشرق و مغرب نامیده می شوند باید گفت آقایان واژه شمس را در آن جمله های قرآن که مضاف الیه واژه های مغرب و مشرقست فراموش کرده اند و با عبد از نظر دورد داشته اند . در هر حال خواستم آنست که چون ملایان خود را رو برو با این آیات دیده اند که بادانش ناساز گار است و پاسخ خرد پذیری به ایرادهای دانشمندان نداشته اند ، هر یک از بندها خود یک تئوری درست کرده اند که در کتاب نامبرده دوتا از آن تئوریا که هر دو با هم نمی سازد آورده شده است :

یکی تئوری سیده اله الدین شهرستانی است که برادران او را می شناسند که از استاد ترین ملایان است که در عراق می نشیند و هر چند سال یکبار برای پول اندوزی به ایران آمده از حاجیان انباردار گران فروش که جز خوردن خون مردم بیچاره کاری ندارند پول می گیرد . این مرد کتابی بنام الهیة الاسلام نوشته اشت و تمام کشفیات ستاره شناسان اروپایی را بزور به اخبار و احادیث پوسیده چسبانیده است . او در باره ذوالقرنین چنین می گوید : «ذوالقرنین یکی از پادشاهان یمن بوده است. این پادشاه از مملکت خود یمن حرکت کرده و بطرف مغرب آفتاب (نسبت به خاک یمن) حرکت کرده و شمال افریقا را پیووده و باقیانوس اطلس رسیده است که در کشتی نشسته و هر چه در دریا سیر کرده است پیچایی نرسیده جز آنکه بنظرش آمده که خورشید در دریا فرومی رود سپس از آنجا برگشته و بطرف مشرق یعنی چین حرکت کرده است و چون آنجا رسیده است چینها از او خواهش کرده اند که برای جلوگیری از یاجوج و ماجوج که همان طوایف شمالی چین بوده اند سدی بسازد . (این بود کوتاهاشده گفته های هیة الدین)

باین تئوری چند ایراد وارد است: نخست کدام پادشاه یمنی با این جاه و جلال در تاریخ توان یافت که قلمرو حکومتش از طرفی چین و از طرفی اقیانوس اطلس بوده است؟! دوم در قرآن آشکارا می گوید که ذوالقرنین به درآمد گاه خورشید رسید. آیا مگر در آمد گاه خورشید ممالک چین بوده است؟! سوم دیوار چین با سنگ ساخته شده و حال آنکه قرآن میگوید که سد ذوالقرنین با آهن و مس گذاشته ساخته شده است . چهارم دیوار چین سه هزار کیلو متر درازا دارد و حال آنکه قرآن می گوید ذوالقرنین سدی بین دو کوه ساخت و پیداست مقصود

xalvat.com

سد کوچکی بوده است .

تئوری دوم که بسیار خنده دار تر از اولی است نوشته سعیدی نسامی است که بقول خودش از تفسیر مسلولوی محمد علی هندی برداشته است . در این تئوری اسکندر برادر یوش اول تطبیق شده و می گوید : «مقصود از ذوالقرنین صاحب دوشاخ و راجع است به رؤیای حضرت دانیال که در آن از قوای که داری دوشاخ بوده بحث شده است ، و آنرا به سلطنت مد و پارس تعبیر کرده اند» سپس چنین می گوید : «مقصود از مطلع شمس سرحد شرقی مملکت داریوش است و مقصود از مغرب الشمس سرحد غربی است که همان دریای سیاه باشد و مقصود از سد ، اسکندر همان دیوار دوبند است که در قفقاز ساخته شده و یاجوج و ماجوج قومی بوده اند که در حدود مشرق مملکت سومریها و مغرب مدیها زندگانی می کرده اند و زبان فارسی نیدانسته اند . تا اینجا است گفته های او .

نیک بنگرید، آقایان برای اینکه بازار خود را از گرمی نیندازند چه بندارهای بیپایایی از خود دو آورده اند. آنان از خود پادشاه درست کرده و به مملکت گیریش وا داشته اند .

یکیشان می گوید ذوالقرنین پادشاه یمن بوده است . دیگری می گوید مقصود از ذوالقرنین داریوش اول بوده . سومی خواهد گفت ذوالقرنین همان امپراطور حیشه بوده است . باری بهتر بود خاموش باشید تا چنین رسوا شوید .

آیا اینست تحقیقات دانشمندان دینی که آنهمه درباره آن هیاهومی کنید؟! آبا هر کس این دو تفسیر ناساز گار را ببیند بریش نویسنده اش نخواهد خندید؟! آخر تا کی بندار بافی؟! تا کی مردم فریبی؟! تا کی دکانداری؟!

پیداست که آنات هیچوقت از این دکان های خود دست بر نخواهند داشت . با کوششهای ماست که این دکانها باید برچیده شود . با کوششهای ماست که باید این مردم قریبی ها برداشته شود با کوششهای ماست که باید این توده از این زبونی بیرون آید .

خدا را سیاس که با دست راهنمای ارجمند راه برانداختن این آلودگیها را شناخته ایم . کنون بر ما بایاست که غیرتمندان و نیکخواهان این توده را پیدا کرده و آنان را از این راه ورجاوند آگاه سازیم تا همگی پیمان برادری با هم بسته ، دست بهم داده ، این توده بیچاره را از این تیره روزی و بیچارگی بیرون آوریم و آنان را که انگیزه پراکنندگی و بدبختی این توده شده اند کیفر دهیم . بی گمان است که برودی با پشتیبانی آفریدگار پاک و با کمک غیرتمندان باین خواست ورجاوند خود خواهیم رسید .



آقای آزادی

سپس آقای آزادی برخاسته بگفتار پرداخت .

گفتار آقای آزادی

نخست روز به یکم آذر را بهمه برادران پاکدین خجسته باد میگویم . خدا را سیاس در این چند سال همواره پیشرفته ایم و روز بروز بر شماره آزاد مردانیکه دست برادری بسوی مادر ازمی کنند افزوده میگردد . خدا را سیاس در نبردهایی که برای ازمیان بردن بدآموزیها و گمراهیها پیش گرفته ایم پیروز بوده ایم و هیچ نیرویی نتوانسته است از کوششهای خدایی ما جلو گیرد . اکنون درست یازده سال است که راه ورجاوند پاکدینی آغاز یافته ، و ما امروز را بنام آن روز فرخنده ، روزیکه آئینده این کشور را برای دیگری انداخته و برای سرفرازی این توده شالوده استواری ریخته شده است ، روز به می گیریم . امروز یازده سال است که راهنمای پاکدینان راهنمایی جهان را بگردن

گرفته و پیمان نهاده که از پا نشینند و این راه ورجاوند را پیش برد . اکنون جای بسی خرسندی است که گروه زیادی از مردان پاکدل و جوانان غیرتمند جان بر کف نهاده اند و برای پیش بردن این راه ورجاوند بهر گونه فداکاری آماده شده اند . هم اکنون که ما در اینجا نشسته روز به گرفته ایم ، هزاران مردان غیرتمند در همه ایران نشستها بر پا گردانیده و پیمان برادری استوار می گردانند ، پیمان می بندند که خواست ورجاوند آفریدگار را پیش برند و بآبادی جهان کوشند . این توده بدبخت را از گرداب سرافکندگی و بیچارگی بیرون آورند و شاهراه آمیتها را بدانان بنمایند . این پیمان ورجاوندی است که بسته میشود . پیمانست که سرنوشت یکتوده بیست ملیونی بسته بآئست ، آبادی و آسایش جهانیان بسته بآئست ، خشنودی آفریدگار پاک بسته بآئست .

جهان کنونی گرفتاریهای بسیار دارد . بلکه باید گفت سراپا گرفتاری است . دولتهای آژمند سباه آراسته بنا بودی هم میکوشند . هم اکنون درهمه جای جهان میدانهای خوتین جنگ برپاست . هر ساعت هزارها جوان بظاک و خوت میفلطند و هزارها خاندان بی سرپرست میگرددند .

جهان باین بزرگی که آدمیان توانند هر توده ای بخشی از آنرا نشیمن گیرند و برادرانه باهم بوند و بآبادی آن کوشند و خشنودی آفریدگار پاک را بدست آورند ، خوی پست آژمندی آنان را واداشته که بر سرهم کوبند و بوبرانی جهان بردازند . هیچگاه جهان چنین روزی بخود ندیده بوده .

امروز فلسفه مادی جهانرا نبرد گاهی نموده و آدمیانرا به نبرد بسیار سختی واداشته است . نبردی که اگر از آن جلو گرفته نشود مایه بدبختی آدمیان خواهد گردید ، نبردی که اگر به حال خود گذاشته شود همواره در میان خواهد بود و هر چند سال یکبار جنگ جهانگیری در گرفته جهان را بآتش خود خواهد سوزانید . دین که باید راهبر زندگی آدمیان باشد و بآنان راه زیستن نشان دهد ، آنان را بآباد گردانیدن جهان و خشنود نمودن آفریدگار وادارد ، اکنون به یکبار ازمیان رفته و جای خود را بیک رشته اندیشه های پست داده است . اندیشه هاییکه در هر توده ای راه باید مایه سرافکندگی و نابودی آن توده خواهد شد . از یکسویز مادگیری که خود گمراهی بسیار ریشه دار و بزرگست در سراسر جهان پراکنده گردیده ، و این که باید آموزیهای کیشها درهم آمیخته توده ها را کیچ و سرگردان گردانیده . در میان این توده ها از همه سرگردانتر و بدبخت تر مردم ایرانند . این

— ۲۲ —

توده در میان توده های شرقی نیز از همه گرفتار تر و سرگردان تر می باشد، بلکه اگر راستی را بخواهیم باین مردم نام توده نتوان نهاد. زیرا هر گروهی که در یکجا گرد آمده اند دارای نام توده نتوانند بود. توده آن مردمی را گویند که در سرزمینی که می نشینند آنجا را خانه خود دانند و آنگاه همه هم باور و همدست باشند. یکتوده که در یکجای زبند تو کو بی بیمانی در میان ایشان هست که در سود و زیان و نیک و بد باهم انباز باشند و در خوشی و سختی از یکدیگر جدا نگردند. خردمندانه و پاکدلانه دست بهم داده با گزاردن قانونها و بدید آوردن اداره ها آن کشور را راه برند.

xalvat.com

يك مردمی هنگامی توده شمرده میشوند که در میانشان برآکنندگی نباشد. هنگامی توده شمرده میشوند که بغوشی و نیکویی یکدیگر و آبادی سرزمین خود دل بسته باشند.

اینهاست چیزهاییکه یکتوده باید دارا باشند. اکنون آیاماتوانیم باین دسته که در زیر نام ایرانی گرد آمده اند نام توده نهیم ۱۲... ۱۵ بایست ملبون مردم که در این کشورند هریک راهی جدا گانه پیش گرفته اند و هریک نابودی دیگران را خواهند. در این ۱۵ میلیون ۱۵۰ کیش گوناگون است که هریک دیگری را بوج دانسته پیروان آنرا کشتنی میدانند و همه آنها گمراهی و نادانیت.

شیعیگری که در این کشور کیش همگانی است و بیش از دیگر کیشها پیرو میدارد سراپا گمراهی است. خلاصه آن کیش اینست که: «خدا جهان را بواس دوستی چند تن آفریده است. و مردمان باید آن چند تن را بزرگ دارند و همه زندگی خود را برای پرستش آنان دانند. پس از هزار سال آنان را فراموش ننموده و برای مرگ آنان سر کویند و روی خراشند. بروی گورهایشان بار گاهها سازند و هر زمان که توانستند بدین آنها دروند و در برابر سنگ و چوب گردن کج کنند و نیاز خود را از آن کتبه ها خواهند. همان رفتاریکه بت پرستان بابت های چوبین و آهنین و طلا یین می نمودند اینان با کتبه های سیمین و زرین نمایند. سر رشته داری را از آن آنان و جانشینان شان شمارند و اگر کسان دیگر سر رشته را دارند و کارها را پیش برند، آنان غاصبند، جایزند، باید بآنان کمک نمود و تا میتوان بکارشکنی کوشید».

صوفیگری که بسیاری از سران این توده بآن آلوده اند و بدآموزیهای آن مغزهای گروه انبوهی را تباه نموده، کوشش در راه زندگی را بیهوده می داند و بر آنست که باید بایککاری و مفتخواری روز گذرانید، باید گدایی را بیشه گرفت. از آن شرم ننمود. بزندگی توده ای و همدستی و برادری ارجی نهاد و بگرد این کارها نرفت.

— ۲۳ —

خراباتیگری که باید گفت همه ایرانیان بآن آلوده اند جهان را هیچ و بوج می بندارد و می گوید: «باید دم را غنیمت شمرد و با خوشی و میخواری و کامگزاری گذرانید و در بند گذشته و آینده نبود».

بهباییگری که کیش تازه ایست و چنانکه همه یاران میدانند تاریخچه درازی دارد، مایه برآکنندگی بسیار شده است. پیروان این کیش کوشش در راه کشور و توده را ناروا میشمارند و با اندیشه های پستی که میدارند به پس افتادگی این توده کمک های هناینده ای می نمایند. اینان باید بکوشند و پول گرد آورند و برای پیشوای خود به عسکرا فرستند که او در آنجا خوش گذراند و به ایشان درس بیگیری و پستی آموزد. اگر روزی دشمنی بکشور رونموی آنان را از استادگی بازدارد و به بی غیرتیشان وادارد.

مادیگرایی که بتازگی از اروپا بایران آمده آب به بنیاد همه اینها انداخته و با این همه نتوانسته است آنان را از میان بردارد، بیچاره ایرانیان هم آن و هم این را نگاه داشته اند.

xalvat.com

مسیحیان، ارمنیان، آسوریان، چهودان، کردان، و عربان هریک دسته های جدایی هستند که باین کشور دشمنی ها نموده نابودی آنرا بادست ییکانگان خواستارند برای انجام این خواست بست غویش بهر کاری دست میبازند. ایشان بیوسان روزی هستند که نابسامانی در کشور رخ دهد و ایشان بجان ایرانیان افتاده کینه های چند ساله جویند و سیاه کاریهای بیش از اندازه نمایند.

گذشته از اینها هزاران اندیشه های گوناگون در این کشور رواج می دارد که هریک با خشیج دیگری می باشد و یکی دیگری را ناتوان نموده و هریک از آنها در مغزهای این توده جایی برای خود باز کرده است. پیداست که این اندیشه های درهم که در مغزها گرد آید آنها را از کار اندازد و مایه تباهی آن گردد. این يك قانون علمی و طبیعیت است که چون دوجیز آخشیج هم در یکجا گرد آمدند یکی آن دیگری را ناتوان نموده از کار اندازد. من بامثالهایی اینرا در اینجا روشن میگردانم: ما اگر کلوله آهنی گذاشته ای را در آب سرد فرو بریم آهن گذاخته سردی آب و آب گرمی آهن را گرفته و هر دو از کار خواهند افتاد. اگر آهن را در آب اندازیم آب آهن را خاموش کند و آهنش آبرا بخار نموده بهوا فرستد. همه میدانیم که سرچشمه کارهای آدمی مغز است. مغز است که فرماندهی تن را بگردن گیرد و فرمانها فرستد که بکار بسته شود، و این مغز چون از کار افتاد در همه کارهای آدمی نابسامانی رخ دهد. يك توده ای باین مغزهای آشفته که هزاران بدآموزی در آن

- ۲۴ -

xalvat.com



آقای ضیاء مقدم

جا باز کرده است چه کاری تواند؟!.. ییگمان از مغزهای بیکاره هیچ کاری بر نخیزد و این هودها دهد که: توده بدبخت سر افکنده ای همچون ایرانیان کنونی را بدید آورد. یک درد بزرگ دیگر این توده داستان «دسته بدخواهان» است که ماتازگی از بودن آنها آگاه شده ایم. ببینید بیچارگی یک توده را: وزیران و سر رشته داران خاین کشورند و بازور و نیرویی که بدست می آورند تنها بآن می کوشند که این توده را از پیشرفت بازدارند و در گرفتاری و بدبختی که می دارند پایدار گردانند. من نمیدانم این داستان را با چه زبانی سرایم و چه افسوسی خورم. درین آدمی هم تا باین اندازه پست میکرد که بکشور و توده خود باین گونه خیانت کند؟! من افسوس بآن میخورم که از آدمی که برگزیده آفریدگانش چنین پستی دیده شود! افسوس بآن میخورم که چنین نامردانی که تاریخ جهان را لکه دار می کنند از میان توده ایران برخیزد! افسوس بآن میخورم که از سالهای دراز رشته کارهای این کشور در دست آن نامردان بوده و آنچه توانسته اند ببا زبان رسانیده اند - مشروطه ما را آلوده گردانیده اند، از بشفرت دانشها جلو گرفته اند، برای ماجوایان فرهنگ کی زهر آلود بنیاد گزارده

- ۲۵ -

اند، صوفیگری و هیبگری و صدها آلودگی را که دومیان بوده نگزوده اند از میان برود - باز میگویم: بسیار جای افسوس است. اینها فشرده کمرایهای این توده است. تا هنگامیکه این گرفتاریها هست و این بندارهای بوج و بدآموزیها در مغزهای ایرانیان است هیچکاری از پیش نخواهد رفت. یکنوده با این اندیشه های پراکنده هیچ کاری نتوانند کرد و سرنوشت آنان جو نابودی نیست، جز این نیست که توده های آژمند آنان را بزیر دست گیرند و بآنان فرمان واثند. از یکسو کشورشان را از دستشان گیرند و آنانرا سزاوار آزادی و سر رشته داری ندانند و از یکسو با بدآموزیها و پراکنده گیها آنان را از اندیشه رهایی از این بدبختیها بازدارند. آنان را سرگرم کارهای بوجی از سر سرودن، یاوه بافتن، روضه خواندن، زیارت رفتن، بت های سمین و زرین پرستیدن، گنبد برافراشتن، دین فروختن و... گردانند و خود از این پراکنده گیها سودها برند.

xalvat.com

اکنون سخن من در آنست که مسامحه این دردها را دانسته، و بهمه آنها چاره اندیشیم، و بپاره کوشش و چاره جویی گزارده ایم. ما شاهراهی بروی این توده باز کرده ایم که ییگمان راه رهایی و فیروزی اوست. آنرا راه شامی دانید و آنانکه نمی دانند باید کتابهای ما را بخوانند تا بدانند.

ایشان را راهنمای ما باز کرده و ما به پشتیبانی او برخاسته در راه پیشرفتش بهمه گونه هانفشان آگاه گردیده ایم. من بهتر میدانم در اینجمله هایی از نوشته های خود راهنمایان آورم:

«یکراه خدایی بادست یکن گشاده گردد ولی بادست یکن پیش نرود، همواره مردان با کدل و غیرتمندی باید که آنرا راه پیش برند، همیشه بوبرکها و عمرها و ملی ها باید تایید کرد خدایی بهوده رسد، ییشگامان خردمند و غیرتمندی باید که پیش افتند و دیگران را راه نمایند، آمیغ پژوهی که یک نیروی خدادادی است کسی باید که آمیغها را روشن سازد و خرده ها را بدوری خواند و کسانی نیز آن آمیغها را بگوهرها رسانند.»

کنون ای برادران غیرتمند، ییشگامان این راه خدایی ماییم، ماییم که باید پیش افتیم و این آمیغها را بگوهرها رسانیم. این بدانید که ییگانه راه رستگاری ایرانیان و جهاننات این راه خدایی است، اگر این کوششهای ماسودی ندهد و این توده از گرفتاریها نرهند دیگر هیچگاه نخواهند رهید. نه تنها ایران جهان نیز هیچگاه روی خوش بخود نخواهد دید.

باید تا زود است باین بدبختیها و سرافکندگیها پایان داد . ماراهنمای جهانرا بگهرن گرفته ایم و شاهراه پاکدینی را پابندان آسایش جهان می دانیم ، خواهانیم که جهان در زیر پرچم پاکدینی آباد گردد و جهانیان با آیین های ورجاوند آن بخوشی زیست نمایند . چیزیکه هست راز کارما نخست بخود برداختن و سپس دیگران را براه آوردنست . ما تا از هم میپنان خود يك کشور پاکدین بدید نیاوریم نخواهیم توانست جهانرا بیا کدینی آوریم . اینست باید بکوشیم و برهماره یاران بیفزاییم و يك دسته نیرومندی بدید آوریم که خود را راه برند و سرفرازانة زندگی کنند و جهان را براه راست خوانند

xalvat.com

ماییماریهای این توده رانیک دانسته ایم و اکنون بچاره آن می کوشیم ، مادریافته ایم که بیماریهای این توده بیش از همه اندیشه های پراکنده ایست که در میان آنانست می باشد ، بیش از همه از آنجاست که توده ایکه در این کشور می زند هریک دیگری را کشتنی می داند و بنا بودی هم کوشند ، چنین توده ای چگونه تواند زیست؟! این نشدنی است که بهایی ، شیعی ، سنی ، صوفی ، خراباتی ، مادی ، جهود ، ارمنی و زردشتی در یکجایند و دست برادری بهم دهند . اگر آب و آتش در یکجا گرد آمدند اینان نیز تواند با هم زیست کنند .

باید بی بانی این گمراهیها را روشن گردانیم و آنانرا یکایک براندازیم . ما در کتابهای خود که برای ازیین بردن این پراکندگیها و بدید آوردن يك توده سرفراز و نیرومند نوشته می شود ، بوسی اینها را روشن نموده از خردمندان و دانشمندان داوری خواسته ایم . به پیشوایان هریک از این دسته ها نیز پیام فرستاده میگوئیم :

ای مردان پستیکه دین را افزاری برای دکانداری خود ساخته اید ، مگریست ملیون مردم که در این کشور می زند افزاردست شما نیست که آنانرا اینگونه تهی مغز و گمراهی سازید؟! چرا دنبال کار نمیروید که ازمفتخواری بی نیاز گردید و بنا بودی توده نکوشید؟!.

ای دسته بدخواهان ، ای سران کمبانی خیانت ، ای سیاه درونانی که بگردن گرفته اید این توده را همواره در حال پستی نگاه دارید و باید آموزهای کوناگوشت جلو پیشرفت آنان را بگیرید ، چرا شرم نمی کنید ؟ چرا بدبختی بیست ملیون ایرانی بیچاره در دل سنگ شما کوچکترین هنایشی ندارد ؟! . آخر بیست ملیون آدمی نتوانند فدای هوسهای پلید شما گردند ؟!

ای نامردان پست ، بدانید که ما شمارا شناخته ایم ، بدانید که بی برازهای

نهانتان برده ایم . پس از این فریب شمارا نخواهیم خورد ، تاکنون ما شما را وزیران ، سرلشکران ، پیشروان و دانشمندان این توده می شناختیم و شما بآسانی می توانستید زهر خیانت را بکام ما فرو ورزید . ولی اکنون دانسته ایم که شما آن بدنهادهانی هستید که برای نابودی مادسته بسته اید . ای ساعدها ، فروغیها ، هزیرها ، نخجوانها ، حکمتها بدانید که شمارا شناخته ایم . شمارا شناخته ایم و یارانتان را هم شناخته ایم .

بسخت خود باز میگردد ، بگمراه خدایی که بدید می آید در گام نخست سرو کارش بامردان پاکدل و آمیغ پژوهست ، بامردان نیست که خود در جستجوی نیکبها و راستبها هستند ، بامردان نیست که بیرو خرد و داوری آن می باشند . پیداست که همه مردم از اینگونه نیستند . مردان نابا کدرون و بیخرد همیشه بوده اند و هستند . اینست گام دوم آنراه خدایی برداختن باین نابا کان باید بود . گام دومش این باید بود که بر سر این نابا کان گوید و از سر راهشان بر دارد . این شیوه ایست که همیشه بوده است و خواهد بود .

امارا خدایی ما هنوز مرحله نخست خود را بی پایان رسانیده و هنوز سرو کارش بادلیل فیهان و آمیغ پژوهانست . اینست از هر راهی که می تواند بپراکندن آمیغها می کوشد و بیابایی کتابها بیرون می دهد . همین امسال در هشتاهی که از آغاز سال رفته گذشته از هفت شماره پرچم هفتگی هجده کتاب بچاپ رسیده و پراکنده شده .

می خواهم بگویم مانا اکنون نتوانسته ایم بکسی دست باز کنیم و آمیغها را با نیرویی که می داریم پیش ببریم ، تاکنون همیشه افزارمان دلیل بوده . با اینحال چون برخی بستنهادانی در این توده هستند که سرمایه شان ریشخند و بیفرهنگیست و در برابر نوشته های سراپا آمیغ ما زبان بسختان پستی می کشانند ما نتوانسته ایم در برابر آنان خاموش باشیم ، نتوانسته ایم آنانرا بی کیفر گزاییم . بلکه آماده شده ایم که بآن بیفرهنگان فرهنگ یاددهیم . آماده شده ایم که نمونه ای از جانفشانی های خود را بهم بفرماییم .

xalvat.com

برای این خواست بزرگ است که جوانان غیرتمند دسته نیرومندی بدید آورده و نام «رزمندگان» بخود نهاده اند . جوانان غیرتمندی که باین نام شناخته میباشند خواستشان کیفر دادن بآن مردان پست و پلیدی است که بیفرهنگی خود را نشان میدهند . مادر برابر این پست نهادان خاموش نتوانیم نشست ، ما نتوانیم دید که بی غیرتانی در برابر کوششهای پاکدلانه ما بسختان پست و زشتی پردازند . نرساست که ما اینان را رها سازیم و بی کیفرشان گذاریم . ما اینان را روسیاه گردانیده رسوای جهانشان خواهیم ساخت و سپس بنا بودیشان خواهیم کوشید . برای نابود کردن اینان . تا پای جان ایستاده ایم و از مرگ هیچ باکی نداریم . آری ایستاده ایم که دشمنان



آقای محمدعلی امام

خود را از میان برداریم اگر چه پیهای خون ما پایان باید . چه خوش جانی که در راه سرفرازی یک توده و نیرومندی یک کشور فدا شود .

این بیفرهنگان بدانند : ما هیچگاه آنان را فراموش نخواهیم کرد هیچگاه سياهکاریهای آنان را از دل نخواهیم زدود .

ای ملایان روسیاه و ای انبادهاران پست نهاد که پارسال در تبریز و مراغه و میاندوآب آن وحشکریهای پست در پیش آوردید بدانید که ما شمارا فراموش نکرده ایم و نخواهیم گرد . بدانید که شمارا بسزنان خواهیم رسانید .

ای آقای ضیاعمقدم ، ای مرد غیرتمند که فداکارانه در برابر وحشیان پست نهاد بایرداری و شاندادی و خم بایرو نیابوردی ، ماجوانان باید از شما پند آموزیم و شما را نمونه غیرتمندی خود دانیم . ما شمارا بیدری پذیرفته ایم و راستی را که شما پدر رزمندگانید . اینکه در این نشست بیاد شما افتاده ایم و از این راه دور درودها و سeshهایما ارمغان می گردانیم .

ای مردان غیرتمندی که در آن وحشکریها کز ندیدید و زبان بردید و از خانه های خود دور افتادید ، ما با کدینان جافشانیا و از خود گذشته گیهای شما را فراموش نخواهیم کرد . شما درس غیرت و مردانگی بآموختید . ای نیکمردان ما از دور و نزدیک بشما درود می فرستیم . سeshهای خود را ارمغان می گردانیم . شما مایه سرفرازی ما گردیده اید .

دربایان روی خود را بچووانان کشور و به مسالان خود برمی گردانم : ای چووانان ما دست بهم داده ایم که این توده را از بدبختی رها گردانیم . زیر درفش پاکدینی گرد آمده ایم که خود را فدای رهایی بیست میلیون توده سازیم . ای چووانان ما در این راه خواهیم کوشید و از رفتن جان و ریخته شدن خونمان باک نخواهیم داشت . جانهای خود را خواهیم داد که در برابرش خشنودی آفریدگار ، سرفرازی توده ، آبادی کشور ، و پس از همه آنها نیکی جهان و آسایش جهانیان را بدست آوریم . برادران ما باین کوشش برخاسته ایم . شما نیز از دور و نزدیک بمایو نندید و باما همه دست باشید .

برادران ، ایران برای اینکه در زیر پرچم پاکدینی آبادان گردد باید با خون ماجوانان سیراب شود . برادران ، این نهال ورجاوند که کاشته شده باید آذینا با خونهای خود بیروانیم .

برادران ، گفتنیها بسیار است و با گفتن بیایان نخواهد رسید . تنها دلای ماست که تواند میانجی سeshهای ما گردد . من نیز در اینجا سخن خود را بیایان رسانیده بازمانده را بسeshهای باک برادران بازمی گزارم .

زنده باد پاکدینی - زنده باد پاکدینان

گفتار آقای آزادی بادست زدن و شادمانیها با بیان پذیرفت . آقای کسروی گفت : این گفتار نمونه ای از سeshهای جوانانیست که باما هستند . اینسخنان گرافه نیست و نباید بود . ما چه پیر و چه جوان ، باید برای جانفشانی آماده باشیم . دشمنان ما بسیار است و ما همیشه در جنگیم .

باز می گویم : دشمنان ما در لندن و مسکو نیست ، در همین کشور خودمانست . در اینجا نام «کپانی خیانت» رقت . شما باور کنید که در این کشور دسته بزرگی از وزیران و سرلشکران و دیگران دست بهم داده اند و همیشه بیدبختی این توده می کوشند . من سخنانی را که در کتاب «دادگاه» نوشته ام بکنار می گزارم . بتازگی روزنامه «ایران ما» نامه ای از ساعد مراغه ای که در زمان نخست وزیریش بسیدی کما داده بچاپ رسانیده و اینکه آن نامه :



نخست وزیر

چون آقای سید محمد علی نقیب زاده از شفا یافتگان آستان قدس حضرت ابوالفضل علیه السلام و سادات جلیل القدر هستند لهذا بدینوسیله ایشان را به تمام کارمندان و روسای دوائر دولتی معرفی مینماید که در هنگام عبور هر نوع مساعدت و کمک را بایشان نموده و در حدود امکان موجبات تسهیل مسافرت و آسایش ایشان را فراهم سازند.

xalvat.com

نخست وزیر — محمد ساعد

شما اینرا بخوانید و نیک بیندیشید که چیست. مردی باتنی توانا و گردنی ستبر بکدایی و مفتخوری پرداخته، شال سبزی سرمی پیچد، سواراسب می گردد، شهرها می رود، اداره هارا می گردد، و بنام آنکه «شفا یافته حضرت عباس» است پولها از مردم می گیرد. ساعد نخست وزیر بجای آنکه اینمرد را بدادسرا فرستد و بنام ویلک ردی کیفر برایش خواهد «فرمان کدایی» بدست او می دهد و بکار کثات دولت می سپارد که در سفرهای کدایی او «در هنگام عبور هر نوع مساعدت و کمک» را بآویز نمایند.

شما نیک اندیشید که آیا ساعد چندان نا فهم و عامیست که بعضرت عباس و شقادادن او باور داشته باشد؟! چنین گمانی درباره اوتوان برد؟! بیگفتنگوست که نتوان برد. پس چرا این نوشته را بدست آن گدا داده؟!.

شما بیگمان باشید که ساعد و هیدستان او نقشه بسیار بزرگی درباره این کشور می دارند و این یکی از خواستهای ایشانست که این کشور پراز گدا و روضه خوان و درویش و مفتخوره های پست باشد که توده ایران در دینده بیگانگان خوار باشد که آنرا شاینده آزادی ندانند و همیشه اختیارشرا بدست ساعدها و

هژیرها بگزارند.

اکنون سخن در آنست که این دشمنان در درون کشورند و در میان خود ما هستند. ساعد مراغه ای تنها نیست، هزارها ساعد مراغه ای هست و ما که با آنان بشیرد پرداخته ایم خود در میدان جنگیم و اینست بجای نقشانی بسیار نیاز می داریم. ما باید از جان خود در گذریم. کسانی که با ما همگامند باید از سختی و گزند ترسند. پس از این سخنان، آقای احسانی بگفتار پرداخت.

گفتار آقای احسانی

گفتنیهارا پیش از من گفتند و در پیرامون این روز به وانگیزه پیدایش، تاریخچه مانند برادران او جمند آنچه بایست یاد نمودند.

راستی آنست که چون ما همگی یک خواست را دنبال میکنیم و یک شاه راه را در پیش می داریم، گفته هاما همگی یکی از آب در می آید و آنچه می گویم همگی سخنانمان در یک زمینه است.

xalvat.com

مخالفین ما هم دسته های ویژه ای هستند که ما بهتر از خودشان آنها را میشناسیم و راه نبرد با آنها را بهتر از هر گروه دیگری میدانیم. اینست که گفته هاما همگی یکی است.

هنگامیکه نادانها و گمراهها در میان توده ای راه یافته و منزه های آنها را از کار انداختند شکفت نیست اگر گروهی فدا کارانه خواستند آنها را نجات دهند، بدشمنی با آنان بالا افزا زند و گستاخانه بنچه برویشان کشند. شکفت نیست اگر سر رشته داران شان باینرنک و دورویی کار شکنها کنند و نامردمها از خود آشکار نمایند. شکفت نیست اگر چشمها فرو بندند و دهانها باز گشایند و آنچه شایسته تیره مغزان است بگویند و از نادانی نام «دانش» بریاوه گوئیهای خود گزارند. چه شایسته است که از نادانیهای ایشان گله بداریم؟! چه شایسته است که برای اثبات نفهمی کسیکه سالها در اروپا بسر برده است داستان ذوالقرنین را پیش کشیم؟! چه شایسته است برای کسانی که معنی دانش را نمیدانند از دانشها سخن برانیم؟

آقای امام در پیرامون داستان ذوالقرنین گفتار پرمغزی رانده اند، که باران شنیدند و از داستانیکه اینهمه های وهوی راه انداخته بخوبی آگاه شدند.

باید اینرا هم آگاه باشند که گفتگو بهمین جای پایان نخواهد پذیرفت و فردا داستان دیگری جای دیوار چین و بابه های پولادینش را خواهد گرفت.



آقای معتمد امام

فردا از سوره های قرآن اختراعات دیگری بیرون خواهد آمد و دانشمندان اروپا در شکست خواهد گراشت. دور نیست شاید هم ملاصفقان «اروپا گشته» جنجال راه اندازند که اختراع دژهای پرنده در قرآن هم آمده است. الم بچمل کید هم فی تضلیل و ارسل علیهم طیرا ابابیل.

و همین را دستاویز یاوه سراییهای دیگری گردانیده از دانشها مثالها و دلایلها برایش تراشند.

xalvat.com

خوب گفته اند: التریق یثبت بکل حشیش.

گروهیکه دست و رو از همه باباهای آدمیگری شستند و چون ینماگران برای نابود کردن توده ای بهیستی و نامردی توت درو دادند، از آنان چه چشماشتی توان داشت؟!.

گروهیکه برای خود زادگاهی نمیشناسند و جز خوش خوردن و خوش امیدن معنای دیگری از زیستن نمیدانند، چه جای آنست که برده زندگان کشیده شوند و با آنها سخن از دانشها و آمینها رود؟!.

چنانکه گفتیم ما اینان را خوب میشناسیم، و میدانیم با آنان چه بایستی کرد، میدانیم چگونه باید کيفر اینهمه سیاهکاریهای آنان را داد، میدانیم چگونه حساب اینهمه ذلتها و بدبختیها که بر این توده آورده اند با آنان پاک گردانیم.

... میدانیم. چرا که سرچشمه اش را یافته ایم و بنفشه گایدنش از دیر باز

کوشیده ایم و در بر سر بردن این راه با آفریدگار بزرگ ایمان بسته ایم. ما این روز را روز به گرفته ایم و بیاد یازدهمین سالیکه از آغاز کوششهایمان میگذرد پیمان تازه میگردانیم، و خدای خود را سپاس میگزاییم که روز بروز ما را نیرومندتر گردانیده است:

ولی نمیدانم بدخواهان ما این روز را بجای روز به چه بایست گیرند؛ که هر روز تا تواتر از روز پیش میشوند، راستی اینست که رازهای خود را آشکار شده میبینند و جز جنجال راه انداختن و ملا بازی در آوردن راهی نمیشناسند. سیاهکاریها و جنابنهایی را که برای فتنای این توده از سالها بدان آغازیده بودند فاش شده میبینند. اینست که بدست و پا افتاده و از هر دستاویز پوسیده ای سود میجویند.

آنهایکه تاریخ ما کوس رسوائیشان را زده و خیانتهاشان آشکار گردانیده خود را بناشینان زده و چون بازیگران (رلهای) خود را بازی میکنند و آنچه برای فتنای یک توده بیست ملیونی لازم میدانند بکار میبندند.

ما توانا میشویم برای اینکه جز از راستیها و درستیها بیروی نمیکنیم، و جز بحق سخن نمیکویم. توانا میشویم برای آنکه با آلودگیهای یک توده بیست ملیونی پایان می دهیم.

توانا میشویم برای آنکه خواست آفریدگار را بکار بندیم و شاهراهی را بروی جهانیان بکشاییم.

xalvat.com

... این از نامردی بدخواهان ما است که بسختان ما کوش نمیدهند و دانسته و ندانسته بیدخواهی بامامیکوشند. این از پستی آنان است که معنی زندگی را ندانسته دل به پیوده کاریهای خود خوش داشته اند.

در اینجا روی سخنم با کسانیت که بگفته کتاب دادگاه از اندامهای (کپانی) نیستند ولی همواره سنگ جانب داری هر گاه را بسینه میکوبند و پاکی و نیکنامی آنان را برخ بیکانه و آشنا میکشند.

آنها اینهمه دلایلهای ما را ناخنیده می گیرند و با سختان بی سرونهی گفتهای استوار ما را پاسخ می دهند.

مامی برسیم: این شدنی است که گروهی نادان و خودخواه بر بیست ملیون توده حکومت کنند؟! این شدنی است که سالها دسته ای سودجو که خود بادستهای میگردند در هر حال و هر زمان بر یک توده بیست ملیونی فرمان رانند؟! از خوشیها و شادیهای آنان هر چه بیشتر سودجویند ولی هنگام سختیها و بدبختیها پا پس کشند؟!.

— ۳۴ —

این شدنی است که با آگاه بودن از انگیزه بدبختیهای این توده باز در نگاهداری آنها کوشا باشند و با فشارند و فریاد با آسمان رسانند ، که ما بهتر از هر کس عیبها را دانسته ایم و خود بیشتر از هر کس غم این توده را می خوریم !! این شدنی است که دسته ای دست نادرستی بهم دهند و برای نابودی توده ای که از دسترنج آنان خود و فرزندان شان زندگی می کنند بکوشند و در هر حال خود را نشکنند !! یا که گرده هم آیند و توده ای را در بدبختیها و آلودگیها نگاه دارند !!

زمانی بادست ملایان و دستاویشان در میان توده ای که از هیچ چیز خودش آگاه نیست دسته بندیها کنند و مساجد و منابر را سنگر گیرند و آلودگیهای کهنه و نو بهم در آمیزند و با آنکه خود از کوچی و بی بائی آنها آگاهند باز در پراکندن آنها با فشارند تا خواستهای خود را بکرسی نشاند ، و در زمانیکه دنیا با گامهای بلندی رو پیشرفت است ایشان باشتاب توده خود را بیس برند !!

اینها شدنی است !!

شدنی است که گروهی رنج بزند و دائم در کوشش و تلاش باشند و تازمانی که جان بازی و سرباختن در کار است کسی را پروای آنان نباشد ولی هنگام سودجویی با درمیان دارند و سودها برند !!

شدنی است که گروهی مردانه ثابای مرک دم فرو بندند و بازو کشایند و از بدن دارک و جان در راه سربلندی توده ای که در آن میزند دریغ نگویند ولی هنگام راحت گروهی دیگر نامردانه دست یازند و توخته های آنان را بر بایند !! کاشهای صدارت و وزارت از آن میوه چینان و خود پرستان باشد ولی گورستانها و ریسمانهای دار از آن ایشان !! خنجرهای نامردانه دؤخیمان از آن سینه ایشان باشد . ولی مدالهای زرین و سیمین از آن آنان !!

ایشان با همه فدا کاریها همواره ریشخند شوند . ولی آنان بنام مردان سیاسی در کاخها جای گیرند و بر نادانی توده ای بخندند !! دوباره می برسم : اینها شدنی است !!

آیا نباید باین همه پیشرفته با بیان داد و آتھارا از بیخ ریشه کن کرد !! نباید توده انبوهی را از سر این آژمندان رهانید !! بیگمان چرا !

پیمان اینرا در بازده سال پیش از این دانسته و اینروز را برای ما که برچم خدا شناسی افراشته ایم روز به گردانیده ، تا با نیمه آشتکیها چاره کنیم .

ما با پشتیبانی خدا بر دشواریها چیره خواهیم شد و سختیها پروا نخواهیم

— ۳۵ —

کرد تاروی توده ابرا که در میان شان میزیم و هر قیاس را که بنام شان نامیده میشود و جهانیان را که سود و زیانان با سود و زیان شان یکپست در این روز به با خود همباز گیریم .

xalvat.com

پس از پایان این گفتار ، آقای کسروی بیاخته گفت : برای آنکه به فهمی رخ ندهد اینرا باید بگویم که قرآن در نزد ما کرامتست . پیغمبر اسلام در پیش ما بزرگست و کتابش ارجیند می باشد . این گفتگوها و ابراد گیریها بملایانست . آن جمله های خنده انگیز آقای احسانی هم درباره آنهاست .

قرآن کتابی می بوده برای راهنمایی جهانیان . لیکن ملایان آنرا افزاری برای نادانیها و سودجوییهای خود گرفته اند . آن گفتگو درباره «آیات ذوالقرنین» که آقای امام یاد کردند داستانش اینست که هنگامیکه دانشهای اروپایی در ایران رواج یافت ملایان دشمنی بسیار می نمودند و هر که را میدانستند مثلا «هیئت» یا فیرک خوانده تکفیر میکردند . سپس که از این رفتار خود سودی ندیدند این بار راه دیگری پیش گرفتند و آن اینکه چیزهایی را از دانشها فهمیده و ناهفیمه یاد گیرند و آنرا با آیه ای از قرآن سازش داده بگویند که همه این دانشها در قرآن هست ، و کم کم این کار دکان بزرگی گردید و نیرنگبازانی بسیار افتادند و سودهای بزرگی بردند .

دستورهای قرآن در کنار مانده و آت کتاب و رجاوند افزاری در دست مفتخواران نیرنگباز شد .

من در میان کوششهای خود یکی هم بجلو گیری از این نیرنگبار خاستم و اینست گفتارها نوشته این باز نمودم که قرآن کتاب دانشی نیست و نیابستی بود . قرآنت تنها با دانسته شده های زمان و جای خود سازگار بوده و جز این نیابستی بود . از جمله دلیل آوردم که قرآن زمین را «مسطح» نشان میدهد و این چیز است که فهمیده مردم عرب می بوده .

یکدسته از ملایان که با رسال در تبریز دست بهم داده و دفترچه ای نوشته بودند اینرا بهو گزارده ازمین بر سیده بودند و کجای قرآن چنان چیزی هست ؟ من در پاسخ ایشان آیه های ذوالقرنین را یادآوری کرده و چون می دانستم که بتأویل خواهند پرداخت و سخنانی را که در کتابهاست و من میدانم بر رخ خواهند کشید از اینرو بازبان آشکاری چنین نوشتم که دلیل من واژه «بلغ» است . با گرد بودن زمین کسی بفرو دگاه و یا بدرآمدگاه خویشد نتواند رسید .

همین اکنون اگر کسی باشما سخن دو آید و چنین گوید : « من میخواهم



آقای علی داودی

سفری کنم و دنبال خورشید را گرفته بروم تا برسم بجاییکه آن فرو می رود ...
آیا شما از سخن او چه خواهید فهمید ؟ نه آنست که خواهید دانست او زمین را « مسطح » می شناسد !

ببینید دلیلی باین روشنی ، ملایان بجای آنکه بفهمند و بخاموش باشند ، چنانکه شنیدم کتابی نوشته اند که نمونه ای از گفته ها شانرا آقای امام برایشان خواندند .

xalvat.com

بهر حال این گفتگوها با قرآن نیست با ملایانست . باز می گویم : قرآن در نزد ما ارجمند است . مامی کوشیم آن کتاب ارجمند را از دست نیرنگ باز آوریم .
آقای امام یکی هم نام سعیدی را برد . این مرد دو سال بیشتر با ما می بود و کوششهایی در راه پیمان می کرد . او نیک میداند که آن استادگی که ما در برابر بی دینی و خدا شناسی کرده ایم در تاریخ جهان مانند نداشته . آن بنیادی را که ما برای دین و خدا شناسی نهاده ایم تا کنون نبوده . با اینحال چون آنان دین را جز شیعیگری نمی دانند از ما کنار می جسته اند و دشمنی هم نشان میدهند . آنان جهان را بر سر چند تن می گردانند و دین را جز پرستش آنچند تن نمی شناسند .

همان آقای سعیدی شبی بخانه ما آمده بود . دومیان سخنی گفت : « معلوم میشود شما حضرت صاحب العصر هم ایراد می دارید » . گفتیم : « ما تا کنون

سخنی از او ننوشته ایم . شما از کجا میدانید ؟ » گفت « شما که می گوید دین باید با خرد و دانش سازگار باشد معلومست که او را نخواهید پذیرفت . از این پاسخ خنده ام گرفت و در دل خود گفتم : « راست گفته اند چوب را که برداشتی گریه دزده تکلیف خود را می فهمد » . گفتیم : « مگر داستان امام زمان با خرد و دانش سازگار است ؟ » منصفانه خندید . با اینحال نتوانست با ما همگام گردد .

سپس آقای کسروی شهریار کاویان را خواندند که چنانکه در دستوریش بینی شده بود سخن راند . ولی آقای شهریار از سخنرانی باز ایستاد و آقای کسروی دنباله سخن را گرفته چنین گفت :

این جوان با برادرش که هر دو از شاگردان کشاورزی می باشند امسال به تهران آمده اند و چون گفتاریکه آماده گردانیده زمینه اش با گفتار آقای آزادی یکیست نخواست برانند . بجای او بازمی سخنانی خواهم راند . این دو جوان نورس از خاندانی هستند که آبخاندان زردما ارجمند است . پدر ایشان آقای علی محمد کاویان که در اسپهانست مردیست پاکدل و با فهم و کوشنده ، اما عموشان آقای آگاه (یا ابراهیم کاویان) باید بگویم از کسانیست که جادوهای پاکدینان برای خود باز کرده .

xalvat.com

برای آنکه همه او را بشناسند این داستانرا می گویم : آقای عبدالرحمن فرامرزى راهمه می شناسید . این مرد چندی پیش به جنوب رفته بود و پس از بازگشت روزی مرا دید و گفت : « من در این سفر دانستم که جمعیت شما چه مردان پاکینه در جنوب یکی از شما را دیدم قاضی پاکدامنیست که با سختی من سازد و از مردم پول نمی گیرد می گفتند : در خانه اش فرش ندارد و بروی حصیر می نشیند و در همانحال در کارهای خود بسیار جدیست . وضع رفتار او مایه افتخار است که در ایران چنین قضاتی هم هستند » . گفتیم : این سخن شما نیز مایه سرفرازی ماست . خدا را سپاس که در راهماد ما چنین مردان پاکدامن و کارداران فراوانند .

این گفتگویی بود که با آقای فرامرزى رفت و آنچه باید بر آن افزود اینست که آقای آگاه چنانکه پاکدامنست پاکدل و با خرد نیز هست . زیرا این مرد شاعر می بوده و شعرها سروده بوده . با اینحال از هنگامیکه بنوشته های پیمان آشنا گردیده پاکدلانه بآن گراییده و دست همراهی بسوی مادر او کرده . به تهران آمد و ما او را دیدیم و از روزیکه رفته چه دلار و چه در شیراز و چه در جهرم و فسا کوششهای بسیار هناییده کرده . با همه سختی زندگانی خودش بارها دیده شده

گفتار آقای کسروی

روز پنجمشنبه شانزدهم آذر

آقایان دانسته اند که آقای علی دشتی در مجلس در میان سخنان خود جمله هایی گفته که بیگمان درباره ماست. نخست باید دانست آقای دشتی مره سیاسیت. باید دید چه سیاستی در میان بوده که او بچنان سخنانی پرداخته؟ این یا بابت آواز کتاب «دادگاه» است و یا اینکه آقای دشتی برای نمایندگی در دوره شانزدهم زمینه آماده می گرداند. بهر حال چون سخنانیست که نماینده ای در مجلس گفته باید پاسخ داده شود. اینست گفته های آقای دشتی که از روزنامه اطلاعات برایتان میخوانم:

«... تمام چیزهایی که باید بشهوات مردم دهته بزند ازین رفته است. يك مثل کوچکی در این موضوع کرچه مربوط بادیات است عرض کنم. آقایانی که بادیات آشنایی و شناسایی دارند میدانند که سعدی در زبان فارسی بمنزل قرآن زبان عربی است یعنی از حیث فصاحت بعد اعجاز است حافظ بآن بلند نظری باعث فخر و مباهات ایران است یعنی اگر در يك ملتی فقط حافظ باشد میتواند بآن بیالند. مولوی کتابی دارد که حقیقتا درد تپا کتابی به آن بررگی شاید نیست. بدبختانه امروز در این کشور دسته ای پیدا شده اند که میگویند اینها را باید سوزانند. اینها همگی علامت عصیان است.

مذهب جمفری مذهب رسمی است و قانون اساسی هم آنرا تصریح نموده است عدد بیروان این مذهب هم در دنیا زیاد است حالا يك عده ای پیدا شده اند که برضد این مذهب چیز می نویسند و انتشاراتی میدهند. تمام اینها علامت آتارشی و هرچ و مرج است. باید ما بدانیم که آیا نباید این روح ترم و عصبانی که در همه چیز پیدا شده، بمأمور دولت يك کامیون قند میدهند که بفرستد مازندران میرسد بازار میفرشد، خاتمه داد».

halvat.com

باین جمله ها آقای دشتی خواسته بفهماند که این کارهای ما از راه هوس است. باید از آقای دشتی پرسید: شما نوشته های ما را خوانده اید یا نه؟ اگر خوانده اید آخر ما سخنانی گفته و دلایلهای بسیار آورده ایم. آیا شما بآنها چه پاسخ میدید؟ در برابر دلیل باید پاسخ داد. اگر نخوانده اید پس این چه داوریت که می کنید؟! باین رفتار چه جدایی میانه شما آقای دشتی باملا بایست؟؟؟ ملایان همین رفتار را در برابر دانش و اندیشه های نوین اروپایی می کردند. آنان

ب اداره مابول فرستاده.

آنچه شنیده میشود بتازگی در فسا سیدگدایی بنام «بلاغی»، از رده همان سید محمد علی که نامش برده ایم، درباره این مرد نیک بهوچیکریها پرداخته و برخی از سران اداره ها هم با او هم آواز گردیده در پی آزار آقای آگاه بوده اند. ولی خشنودیم که ار جداری خود آقای آگاه و هوشیاری یاران شیراز جلو آنها را گرفته است و هوشیان جز رسوایی به نتیجه ای نرسیده اند.

سخن از آقای شهریار و گفتار اوست. این جوان از گفتار خود گذشت و نوبت سخنانا بمن داد. اینست باین جمله ها پرداختم. من خشنود می گردم هنگامیکه پیاد می آورم که پیش از آنکه راه ما آغاز گردد دمی - بلکه دامهایی - در زیر پای این نوجوانان گسترده بود. این دستگامی که بنام وزارت فرهنگ خوانده میشود یکی از افزارهای برنده دسته بدخواهان می باشد. این دستگام برای آنست که بنام ادبیات، فلسفه، عرفان دامهایی در زیر پای جوانان بگسترده و آنان را گرفتار بدآموزهای سعدی و حافظ و مولوی گرداند و مغزهاشان فرسوده سازد و دسته دسته بیرون ریزد. این دستگام شوم سالها این کار پست و شوم خود را دنبال کرده، ولی خدا را سپاس که اکنون ما با کوششهای خود جلو آنها گرفته ایم. خدا را سپاس که با همه ناتوانیها و تهیدستیهای خود ریشه آن درخت زهر آلود را میکنیم و نزدیکست آن روزی که بیکباره بیفتد.

halvat.com

پیش از آنکه راه ما آغاز شود بیکجوانی همچون ایشان بایستی گفته های سرایا زهر آلود سعدی و حافظ را در مغز آکند و خود نیز شاعر یا رومان نویس یا روزنامه چی باشد. ولی اکنون این جوانان نه تنها فریب وزارت فرهنگ را نخورده خود بدام نمی افتند. دامهارا از زیر پای دیگران بر می چینند. این جوانان در دبیرستانها و دانشکده ها که هستند هریکی مایه بیداری همراهان خود خواهند بود و آنان را هوشیار خواهند گردانید.

بدینسان گفتارها پایان پذیرفت و نشست در ساعت هشت و نیم بانجام آمد.



آقای محمد اصولی

نیز ناخوانده و نادانسته دشمنی می نمودند .

ما با آقای دشتی برخورد های بسیار داشته ایم و داستان های بسیار می داریم و چون او اوزه بی جای «شپوت» را بکار برده من ناچارم برخی داستان ها را باز گفته با آقای دشتی یادآوری کنم که کسانی که در کاوش ها شان دچار هوس ها نیستیم . در سال ۱۳۱۲ که من می خواستم بکار آغازم گفتار هایی در روزنامه شفق سرخ که آن روز در دست آقای مایل تویر گانی بود نوشتم . بکرشته از آن گفتارها زیر عنوان «انجام کار اروپا چه خواهد بود؟» و بکرشته زیر عنوان «زندگانی زور و نیرنگ» می بود. آقای دشتی باین رشته دوم پاسخ هایی نوشت که من هم پاسخ هایی دادم و آنچه فراموش نکرده ام آنست که آقای دشتی در یکی از گفتارها چنین گفته بود : «اینها مطالب کارل ماکس است ... شما باین مقاله های خود زحمتهای چند ساله اعلی حضرت را هدر می گردانید». این دو جمله هر یکی به تنهایی، در آن روز مابه گردند و آسیب برای من توانستی بود و من ندانستم چه هوسی آقای دشتی را بنوشتن چنین جمله هایی واداشته بود .

سپس آقای دشتی رئیس اداره سانسور شده بود و داستان هایی از آن زمان هست . ولی من باید در اینجا کمی بکنار روم و تاریخچه پیمان را با اداره سانسور باز گویم :

بارها دیده ام کسانی شکفتی می نمایند از آنکه در زمان رضاشاه با آن

سختی سانسور پیمان با آن آزادی پراکنده شده و سغنان آزاد نوشته . باید دانست که دو سال یکم پیمان سانسوری نمی بود. در سال دوم نیز سخت گیری نداشت. بهر حال ماهه گفتار های پیمان را به سانسور نفرستاده می و آنها که فرستاد می باماشین در دو نسخه نوشته یکی را با اداره سانسور داد می و دیگری را بچاپخانه فرستاد می. آن در آنجا روی میز ها را گردیدی و هر یکی از سانسورچها دستبردهای کردی و این در اینجا بچاپ رسیدی و پایان پذیرفتی .

گاهی نیز داستان هایی رخدادی که اینک یکی را باز می گویم : مادر سال ششم پیمان چیزی زیر عنوان «یکسند ارجح و تاریخی» بچاپ رسانیده ایم که نامه ناصرالدین میرزا ولیعهد پیدرخود محمد شاه است و داستان گفتگوی ملا پانرا با سید باب در تبریز باز می نماید . اینرا نیز ما باماشین در دو نسخه نوشته یکی را بسانسور فرستادیم و دیگری را بچاپخانه دادیم که چیده شد و چاپ شد و آن شماره پراکنده گردید. سپس هم «خواندنیها» همانرا از روی پیمان برداشت و بچاپ رسانید . پس از همه اینها روزی دیدم نامه ای از اداره سانسور رسید در این زمینه : «فلان مقاله شما چون راجع به بهائیت بود برای جلب نظر بخدمت رئیس کل تشکیلات شهربانی فرستاده شده بود و ایشان مقتضی ندانسته اند اینست مقاله شما ضبط گردیده».

من از این نامه خنده ام گرفت و پاسخی ندادم .
خالوات.com
 خواهید پرسید : این رفتار را چرا کرد می؟ .. داستان اینست که در اداره های دولتی ما گذشته از قانون یا ندیشه دولت ، هوس و دلخواه کارمندان نیز کارگر است . مثلا در همان اداره سانسور ، گذشته از سیاست دولت خود فروشیهای سانسورچها نیز کار می کرد . یک گفتار که بدست نماینده شهربانی یا نماینده فرهنگ می رسید پیش از همه در می آن بود که خود فروشانه ایرادی گیرد و جمله هایی را دیگر گرداند . پس از همه آنها نوبت آقای دشتی می رسید که استادانه دست بردهای کند و دستورهایی دهد .

آنچه بین گران می افتاد و آن رفتار را می کردم اینها می بود ، و گرنه شما میدانید که من همیشه بدولت و سامان بندیهای اوارج می گزافم و بیروی می کنم . من سیاست دولت را دانسته چیزی که با آن سازد نمی نوشتم . ولی چه توانستم کرد با هوس بازهای کارمندان اداره سانسور ؟ ..

راست است که این کار هم آور می بود و گرفتاریها در می توانستی داشت . چیزیکه هست در چنین کوششهایی پروای بیم نباید کرد . امروز هم ما را بیمایی هست . ولی آیا از کوشش بازخواهیم ایستاد؟! آن روز هم من بیم را بدیده نگرفته

— ۴۲ —

ترس را، بکنار گزارده بودم. گاهی که گرفتاری بیش می‌آمد از راهش چاره می‌کردم. بسیاری از شما شنیده‌اید که در سال ۱۳۱۳ نه‌روز مرا در شهر بانی باز داشتند. داستان دیگری برایتان باز گویم: تاریخ هجده ساله را که درش جلد بچاپ رسانیده‌ایم یگمان بدانید که اگر آنها را بوزارت فرهنگ فرستاده بودی بی‌یکبار جلو گرفتندی یا فضول‌باشیهایی که در پشت میزها جا گرفته‌اند هر کدام هوسبازانه دست برد دیگری در نوشته‌هایش کردند و من چون آرزومند می‌بودم که تأذیر نشده تاریخ مشروطه‌ای آزادانه بنویسم و بچاپ رسانم آنها را بوزارت فرهنگ نشان نداده چاپ کردم. ولی همین، چند بار گرفتاری بیش آورد.

از جمله در سال ۱۳۱۹ شبی بخانه آمدم دیدم جوانشیر باز پرس اداره سیاسی شهر بانی کارنی فرستاده نوشته: کاری باشما هست تا ساعت ۱۱ هر وقت بخانه باز گشتید بیایید با اداره سیاسی.

من کاورتا که خواندم روانه شدم. ولی در راه با خود اندیشیدم که اگر مرا باز دارند کسی همراه نیست که بخانه خبری برد و خنثی‌خواهی بیاورد. در این اندیشه می‌بودم که بیارون الکساندر نامی که بامن کار و کالنی می‌داشت چهار آمدم و او را باز گردانیده با خود بردم. چون شهر بانی رسیدیم و من باتاق جوانشیر رفتم گفت: «رئیس باشما کار دارد». رئیس اداره سیاسی سر هنک فضل‌الله آرتا می‌بود که اکنون دستیار اداره شهر بانیست. او نیز در اتاقش نمی‌بود و من یکساعت بیشتر نشستم تا بیاید، و چون آمد و باتاقش رفتم دیدم روی میزش از جلد های تاریخ هجده ساله گزارده شده.

گفت: آقا شما این کتابها را بوزارت فرهنگ نشان نداده چاپ کرده‌اید... گفتم: اینها تکه تکه در مجله چاپ شده و سپس کتاب گردیده. اینست نیازی بدیدن وزارت فرهنگ نبوده.

گفت: کتاب را باید وزارت فرهنگ ببیند. اکنون در یک پرونده بچاپ این کتابها برخورده‌ایم و وزارت فرهنگ از چاپ آن یکبار نا آگاهی می‌نماید و «مسئولیت» را بگردن شهر بانی می‌اندازد.

گفتم: اگر داستان این باشد چاره‌اش آسانست. زیرا گذشته از آنکه نسخه های همین کتاب اکنون در کتابخانه های وزارت فرهنگ هست که فرستاده و گرفته‌اند، چند روز پیش نامه ای از وزارت فرهنگ بمن رسیده که می‌نویسد: چون یکی از دانشمندان اروپا کتاب تاریخ هجده ساله را از ما خواسته است بگدوره

— ۴۳ —

از جلد های چاپ شده آن بوزارت فرهنگ فرستاده که بآن دانشمند «اهداء» شود. همین نامه پاسخ خوبی بوزارت فرهنگ تواند بود.

گفت: شما اگر آن نامه را بفرستید مایرج وزارت فرهنگ کشیده پاسخش دهیم. باین گفتگو نشست را بپایان آوردیم و من فردا آن نامه وزارت فرهنگ را با داره سیاسی فرستادم و بدینسان گرفتاری در گذشت.

در همان سال ما بچاپ بخش یکم تاریخ مشروطه (که خود چاپ دوم تاریخ هجده ساله است) پرداخته من آنرا نیز بوزارت فرهنگ نشان ندادم. چاپخانه تابان چون باما همراهی نشان می‌داد و بمن دلگرم می‌بود از چاپ آن سر باز نزد ولی پس از شش ماه رنج و کوشش چون کتاب بایان بدیرفت ناگهان داستانی بیش آمد. کسانی چون پیکره تلر را بچاپ رسانیده می‌فروخته‌اند شهر بانی از همه چاپخانه ها نوشته گرفت که هیچ پیکری بیش از نشان داده شدن شهر بانی بچاپ نرسد، و گرنه چاپخانه بسته خواهد شد.

از این سختگیری چاپخانه تابان ترس افتاد و از دادن کتاب بمن باز ایستاد. من دیدم اگر با فشاری نشان دهم داستان شهر بانی خواهد کشید که هم کتاب را باز داشت خواهند کرد و هم بازخواست سختی برای خود من پیش خواهد آمد. فراموش نکرده بودم که بگناه چاپ کردن پیکرا بوالقاسمغات بختیاری که در پیمان در بخش تاریخ بچاپ رسیده بود چه فشارها آوردند و چه باز پرسها کردند.

بهتر دانستم کتاب را در چاپخانه باز گرام و آوازی در نیاروم. پنجاه کتاب در آنجا ماند و من چیزی نگفتم تا چون داستان شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و من در آن هنگام سفر بوشهر کردم پس از باز گشت توانستم آن کتابها را از چاپخانه بگیرم. کتاب راه رستگاری را کسانی که خوانده‌اند در شگفت خواهند بود که

چنان کتابی در چنان زمانی بچاپ رسیده. ما آن کتاب را نیز بوزارت فرهنگ نشان نداده‌ایم. درباره آن نیز هنگامیکه بایان بدیرفت چاپخانه ترسید و از دادنش بمن باز ایستاد. دارنده چاپخانه نامه ای بمن نوشت که «شما به بسته شدن مطبعه ما راضی نشوید». در آنجا هم کتاب چند گاهی نیمه کاره ماند تا ناچار شدیم تاریخ سال را بروی کتاب که ۱۳۱۷ می‌بود ۱۳۱۶ گردانیم. آنگاه من سخن دادم که یکسال از پراکندن آن در تهران دست نگه دارم و این کار را کردیم که نخست شهرها فرستاده سپس در تهران پراکنندیم.

این خود نکته ایست که در توده ای که خردها ناتوانست و رشته کارها در دست سبشها و هوسها می‌باشد کهنه بودن خود «عاملی» نبانده است. چیزیکه



xalvat.com آقای تهماسب ذرایی

کهنه گردیده چه نیک و چه بد در بیش نخواهند بود .

اکنون بسخن از آقای دشتی باز کردیم. ایشان رئیس اداره سانسور بودند و استادانه در نوشته‌های من دست می‌بردند. مثلاً روزی دیدم در بخش تاریخ که فرستاده بودم هر چه لقب می‌بود از مصمصام السلطنه و مغیر السلطنه و محتشم السلطنه خط زده و بجای آنها نامهای نیقلیخان و هدایت و اسفندیاری گزارد. من در شگفت شدم که ما در برداشته شدن لقبها و عنوانهای پوج از پیشگامان می‌بودیم و اکنون آقای دشتی بپادرس میدهد .

آقایان نیک میدانند که دولت پابهر گویم سردار سپه در سال ۱۳۰۴ با گذراندن قانونی لقبهای دولتی را از شجاع‌السلک، سطوة السلطان، هوزرالمالک، سمدالدوله و مانند اینها - از میان برده بود. ولی عنوانهای پوج فراوان - از جنابعالی، حضرتعالی، خان، میرزا، نیک، سید، شیخ، جناب مستطاب اجل اکرم، حضرت اشرف، فدایت شوم، قربانت گردم، و بسیار مانند اینها - همچنان می‌ماند و رواج میداشت. این بود ما چون پیمانرا آغاز کردیم از همان شماره نخست این زمینه را دنبال کرده گفتارهای هناننده نوشتیم آنکاه به بیروی از مهنامه «آینده» در می‌مهنامه باز کردیم برای کسانی که از «خان و میرزا» بیزاری جویند .

این کوشش کار خود را کرد و هنوز سال دوم بیابان نرسیده بود که دولت در این باره نیز یکبار برخاست و بهشتامه‌ها فرستاد که این عنوانها را از میان برند و دیگر ننویسند و تنها برای وزیران «جناب» نویسند و «جناب هالی» گویند .

از اینرو آن رفتار آقای دشتی بن کران افتاد. این بود بییش رفتن و گفتن : « اینها چیزهای کوچکیست و بیکار مازبانی ندارد و توانیم پذیرفت . ولی بهتر است شما بلفزش خود پی‌برید . از میات بردن لقبها معنائش آن نیست که در کتابهای تاریخی نیز لقب نوشته نشود . تاریخ درباره گذشته است . ما که نتوانیم گذشته را باز گردانیده و دیگر کرداریم . آفریز مردم مصمصام السلطنه میگفتند و ما که داستان آفریز را می‌نویسیم باید همان مصمصام السلطنه را نویسیم . آنکاه این تلکرافها و نوشته‌ها که ما بعنوان سندهای تاریخی می‌آوریم همه بر از لقبهاست . آیا ما در آنها نیز دست خواهیم برد؟ »

گفت : « نه ، آن تلکرافها و نوشته‌ها باشد . ولی در جمله‌های خودتان لقب ننویسید » .

دیدم بسخن من گوش نداده . گفتم : بسیار نیک، مامیخواهیم تاریخ سلجوقیان را بنویسیم . آیا خواجه نظام‌الملک را «آقا حسن» یاد کنیم ؟ آیا چنین کاری خنده‌آور نخواهد بود ؟ چوت دیگر باسخی نداشت خاموش شد .

چون آقای دشتی واژه نابجای «شهوات» را بیکار برده من این داستانها باز میگویم تادانسته شود که آنکه بیروی از هوسها میکند مانعیم .

بهتر است آقای دشتی و دیگر کسانی که فهم و دانش میدارند و نوشتن توانند بجای این تاخنتهای بیپوده بسخن ماباسخ دهند . آقای دشتی «ادیات» را عنوان گفتار خود گردانیده . ما بارها نوشتیم که ما چیزی بنام «ادیات» که در زندگانی سودمند باشد نمی‌شناسیم . در ایران ادبیات شربافتن و رمان نوشتن و یک جمله بگویم باسخن بازی کردن را می‌گویند و این خودکار بست و بی‌ارجی می‌باشد . این نام «ادیات» مایه گمراهی جوانانست و آنرا گرفتار سخنبازی می‌گرداند .

درباره سعدی می‌گوید :

« سعدی در زبان فارسی بمنزله قرآن زبان عربی است یعنی از حیث فصاحت

بعد اهجاز است . »

اگر خواستشان اینست که کسانی از گلستان فارسی نوشتن را یادگیرند

ما ایرادی نخواهیم گرفت . ما خود نیز همین را نوشته ایم . زبان گلستان شیواست

تن خود نداشت . ولی اکنون دارای همه چیز می باشد . ما نیز کار نمیداریم . ولی می گوئیم : پس چرا درویشی ننموده و باهمان بیچیزی نساخته است ؟! پس مرك خوبست لیکن برای همسایه ؟!

xalvat.com

درباره کیش شیعی نیز همین برسر را می کنیم : آیا آقای دشتی شیعی است ؟! نماز می گزارد ؟! روزه می گیرد ؟! زبانه عاشورا با صدلن می خواند ؟! برای ملایان نجف پول می فرستد ؟! اگر آقای دشتی شیعیست پس دربارلمان چکار می کند ؟! در کیش شیعی پارلمان رفتن و بکارهای حکومت پرداختن گناهست ، و بولیکه از آنرا گرفته شود حرامست . ما نمیدانیم چه راز پست که آقایان دشتیها ؟! کیش شیعی هواداری می نمایند - آنهم دربارلمان - خواهشمندیم این چیستانرا برای ما بکشاید .

اگر فلسفه شما اینست که مردم باید همچنان گمراه و نادان بمانند و چند تن شماها با آنان فرمانرانید این فلسفه بسیار کجاست . ما این فلسفه را از شما جز « بدخواهی » باتوده خود نمی شناسیم . اینهاست پاسخی که می بایست بگفته های آقای دشتی دهم .

در يك زمینه دیگر هم باید سخن رانم : دانسته اید که آن مردك دزد (غلامعلی سیروس) باز یفرهنگیهای در نامه « هراز » کرده . پاسخ این بیفرهنگیها با و همچنان بدارنده هراز داده خواهد شد . ولی چون می گویند نوشته که من در عدلیه که می بودم « بناموس زن شاطر حبیب تجاوز » کرده ام و آن شوند مرا از عدلیه بیرون گردانیده اند ، و اینگونه سخنها اگر چه از زبان یکدزد در آید جا در دلها تواند گرفت ، آنگاه همیشه دیده ایم بدخواهات ما همانکه چنین سخنی را می شنوند در همه جا آنرا برخ یاران ماسی کشند و آنجا چون از داستان آگاه نیستند پاسخی نمی توانند داد باید در این باره بسختانی پردازم . همان سخن را یکبار روزنامه ستاره نوشته بودم بروایی ننمودم و چون داستانرا در میان تاریخچه زندگانی خود (در کتاب « ده سال در عدلیه ») خواهم نوشت پاسخی ندادم .

این جمله « تجاوز من بناموس زن شاطر حبیب » درست داستان « خسن و خسین دختران معاویه » است . درست مانده آنست که در یکی از داستانها آموزگاری بشاگردان سه واژه « ناصرالدین شاه » و « حاجی میرزا آقاسی » و « وزیر » را نوشته دستور داده بود که از آن سه واژه جمله ای پدید آورند و بیشترین از شاگردان

ولی متناهی بسیار بد و سرآپا زیانست . شیوایی زبان دلیل سودمندی سخن نتواند بود . در زبان عربی شهرهای امروا القیس بسیار شیواست و کسانی که بخواهند عربی را نیک یادگیرند از آنها سود توانند جست . لیکن هیچگاه نباید بمعنی های آنها ارج گذاشت .

اینکه آقای دشتی گلستانرا « قرآن فارسی » خوانده بسیار ناز است . این قرآنرا خوار گرفتن و ارج آنرا شناختنست . قرآن کجا و گلستان کجاست ؟! گلستان با آن باب پنجمش از پست ترین کتابهاست و جز شاینده سوزانیدن نیست . درباره حافظ می گوید :

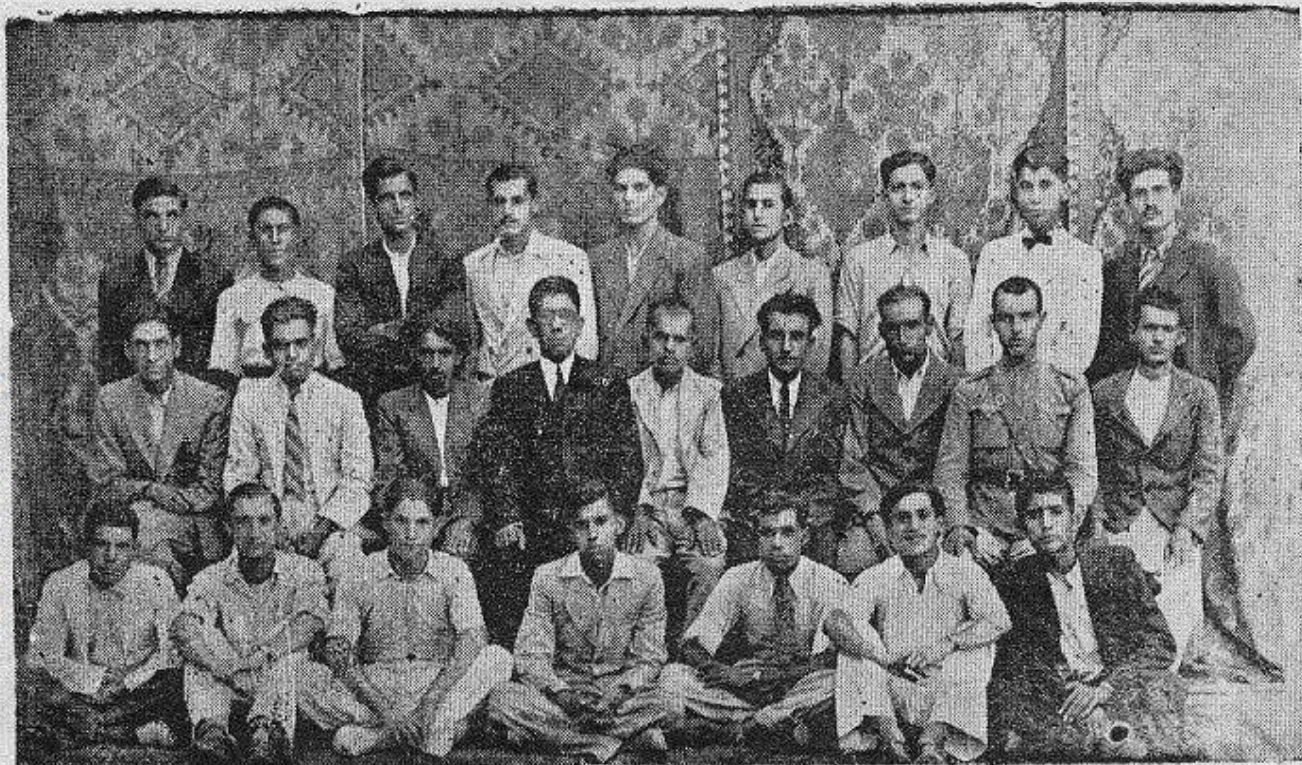
« حافظ بآن بلند نظری باعث فخر و مباهات ایران است یعنی اگر در يك ملتی فقط حافظ باشد میتواند بآن بیالند » .

بهر بودی آقای دشتی « حافظ چه می گوید ؟! » را خواندی و از آلود گیها رید آموزیهای حافظ آگاه گردیدی . این گفته آقای دشتی درباره حافظ بیادمن آورد آن شعرهایی را که يك پیر صوفی ، چند سال پیش در ستایش تیمور لك گفته :
دایت تیمور شه گوركان چون بجهان شد علم داستان
حكش از ایوانكه كیهان گذشت معدلتش زادم و حیوان گذشت

تیمور لك خونخوار را که صد هزارها خون بیگناهانرا ریخته بدنسان می ستاید و « معدلت » او را بیادما می آورد عنوان « بلند نظری » درباره حافظ همانحال را میدارد . حافظ چندان « پست نگه » می بوده که جهان باین شکفتی و آراستگی را هیچ و بوج می بنداشته ، چندان پست نگه می بوده که زندگیا جز پرکردن شکم (اگر چه از گدایی باشد) نمی شمارده و اینست بی کاری نمیزفته و با فرستادن غزل از این و از آن پول می خواسته ، چندان پست نگه می بوده که دودستی بدامن « جبریکری » چسبیده و آنرا رها نمیکرده و بآننگه بادیده خود میدیده که هر که می کوشد نتیجه می برد یبایی از یهوده بودن کوشش سخن میرانده چندان « پست نگه » می بوده که گدایان بیخ دیوار نشین را می ستاید و می گوید :

xalvat.com

« که صدر مسند عزت گدای ره نشین دارد » . درباره مولوی میگوید :
« مولوی کتابی دارد که حقیقتا درد نیا کتابی به آن بزرگی شاید نیست » داستان بسیار شکفتیست : کتاب مولوی از آغاز تا انجام درباره « وحدت وجود » و بافته گیهای صوفیکریست . من نمیدانم آیا آقای دشتی هوادار صوفیان شده ؟! آیا میخواهد مردم را بصوفیکری بخواند ؟! اگر صوفیکری خوبست پس چرا خود آقای دشتی نیز بفرنه ؟! بیست سال پیش که آقای دشتی بهر آن آمد جز رخت



این بیکر گروهی از باک به بنان اهواز را نشان میدهد

که تاریخ نمیدانستند اندیشه‌شان بجای دیگر نرفته چنین نوشته بودند : «وزیر ناصرالدین‌شاه حاجی میرزا آقاسی را کشت» . یا «ناصرالدین‌شاه وزیر خود حاجی میرزا آقاسی را کشت» .

این بدبختان نیز چون واژه‌های «زن» و «حبیب» و «بیرون آمدن از عدلیه» را شنیده‌اند با اندیشه‌های بدخواهانه خود چنان جمله‌بندی می‌کنند . من شاطر-حبیب نامی نمی‌شناسم وزنی بنام «زن شاطر-حبیب» در میان نبوده . داستان اینست که در سال ۱۳۰۸ که وکالت می‌کردم روزی زنی با کلفت خود بنزد من آمد . دانسته شد دعوائی بر سر حیاط با حاجی حبیب نام می‌دارد که آمده وکالت دهد . من چون دیدم کسارش کوچکست نپذیرفتم . گفتم : سید عبدالله مدرس زاده در نزدیکیهای شامست ، من کارت می‌نویسم بروید با وکالت دهید . کاری نوشتم و روانه‌اش گردانیدم .

پس از چند ماهی که باز عدلیه رفته «رئیس کل بدایت» شده بودم روزی دیدم شوهر آن زن بنام سید ابوالقاسم همراه مدرس زاده آمدند . دانسته شد کارشان بعنوان استیناف به بدایت آمده و در شعبه چهارم که رئیس آن دکتر موسی جوان می‌بود رسیدگی خواهد شد . می‌گفتند : «چون بسیار طول کشیده شما بسیارید تسریع شود» . گفتم : دکتر جوان از بهترین قاضیانست و نیاز بسیارش نیست با اینحال من خواهم سیرد .

دو سه روز دیگر همان حاجی حبیب هم آمد . او نیز شکایت از دبر کردن کار می‌داشت . باو نیز همان پاسخرا دادم . سپس که با دکتر جوان گفتگو کردم دانسته شد چون نوشته‌ای بامهر آن زن نشانداده شده و او انکار کرده دادگاه «قرار ارجاع بخبره» داده . سه تن هم برگزیده شده‌اند که باید بیابند و رسیدگی کنند و تاخیری که رخ داده از اینراه بوده .

این داستان گذشت و حکمی از دادگاه بسود آن زن داده شد و آن حکم از تمیز نیز گذشت . در آنمیان من سفری (باهیث تفتیشیه) بخراب کردم که دوماه بیشتر کشید و پس از بازگشت آنرا که از شوهرش طلاق گرفته وعده‌اش پابان پذیرفته بود من بمیانجیگری عزیزاده رشتی بازرگان که شوهر خواهر او می‌بود خواستکاری کرده زن خود گردانیدم و همان زنست که اکنون هم در خانه منست و زن منست .

پس از این داستان همان حاجی حبیب چنین شکایت کرده که با ارسال که من با فلان زن در عدلیه محاکمه میداشتم می‌دیدم که با آن زن هواداری می‌کنند و

علتش نمیدانستم . ولی اکنون دانسته‌ام که علتش مبلی بوده که رئیس محاکم باین زن می‌داشته و میخواست او را بگیرد ، و داستانهای هم سروده که روزیکه بایستی کارشناسان بیابند و در دادگاه بنوشته و مهر رسیدگی کنند دکتر جوان نیامده بود و رئیس کل بدایت میرزا ابوالقاسم احمدی را که از همرازان اوست فرستاد و من دیدم که احمدی بگوش کارشناسان سخنانی می‌گفت و با آنها دستور می‌داد . این شکایت او تصادف کرده بهنگامیکه من در پرونده اوین دربار را محکوم گردانیده بودم و داور و تیمورتاش و اسدی و فاضل الملک سخت خشمناک می‌بودند و در پی بهانه‌هایی می‌گشتند که بدست آورند و مرا بزمین بزنند . خود اینان در پی کسانی می‌گشتند که شکایت از من کنند . اینست محمد رضا تهرانیچی آن شاکی را بنزد داور برده و داور با وکل داد که شکایت خود را هرچه درازتر بنویسد و با و دهد .

xalvat.com

چون این داستان دانسته شده سید ابوالقاسم شوهر این زن نیز با پیش گزارده و او نیز بنزد داور رفته چنین شکایت کرده که زن من با فشار از من طلاق گرفت و او را باین کار رئیس کل بدایت واداشته بود که خودش او را بگیرد ، و من که بطلاق خرسند نمی‌بودم زنم آماده شد بولی بندهم که سه طلاقش دهم . ولی من دو طلاقش دادم و خود نیز رجوع کردم و الان اوزن منست و رئیس بدایت برخلاف شرع او را نگاهداشته . داور بار نیز دل داده و گفته شکایت خود را بنویسد و بیاورد .

در این هنگام داور در قلمک می‌نشست و چندبار کمیسیون برپا گردانیده بود در این باره که بامن چه رفتاری کنند و چه نقشه‌ای کشند که مرا نه تنها بی‌کار گردانند ، بلکه بنام یک تهیتی بمحاکمه کشانند و بزندان فرستند . گذشته از داستان دربار خود داور و آن دو تن دیگر که در کمیسیون هر روز می‌بودند و من نامهایشان در اینجا نمی‌برم کینه سختی بامن می‌داشتند و فرصت کینه‌جویی بدست آورده بودند . من از کارها نیک آگاه می‌بودم . زیرامشی کمیسیون هر روز می‌آمدی و بین آگاهیها می‌آوردی .

داور بنقشه خود چندان امیدمند می‌بود که دوبار «ماده واحده» آماده گردانید که بمجلس برسد و هر دوی آنها در روزنامه‌ها چاپ شد که من اکنون در دسترس نمیدارم .

چنانکه می‌بینید من کاری که درخور شکایت باشد نکرده‌ام و این دوشکایت بیکبار بیامی بود . آنچه شکایت حاجی حبیب بوده دعوی در محکمه خود من نبوده و

xalvat.com

من رأی درباره آن نداده بودم. آنکه می گفت سپارش کرده ام دلیلی نیداشت. آنکه پرونده به تمیزرفته در آنجا نیز که من نمی بودم همان رأی را داده بودند. اما شکایت دوم، دهوی رجوع پس از شوهر کردن زن چه معنی توانستی داشت؟، بهر حال بکدهوی حقوقی می بود که بایستی در محکمه رسیدگی شود. اینکه گفته بود من زنا و ادار بطلاق خواستن کرده ام بیکبار بی دلیل می بود. ولی من اکنون بیش شما خستوانم که این کار را کرده بودم. داستان اینست که آن زن هنگامیکه برای وکالت دادن بخانه من آمده بود از جمله از شوهرش شکایت می کرد که زن دیگری هم دارد و با اینحال بی کار نیروم و بارها می آید و افزارخانه اینرا بر میدارد و می برد و می فروشد. میخواست در این باره هم وکیل گیرد. من گفتم: «چاره این کار طلاق خواستنست. چنان شوهری چسودی دارد. آت پولیکه بویکل خواهی داد بخودش بده و طلاق بگیر». اینرا من گفته بودم و اکنون بیش شما پنهان نیدارم. اکنون هم اگر زنی چنان شکایتی از شوهرش کند من همان پاسخرا خواهم داد و این گناهی نیست. همین دستورا قانون نیز داده است. شوهریکه زنش خرج نیدهد باید طلاق دهد. این حکم قانونست.

از این بارها بینک نمی بودم و ترسی بخود راه نیدادم. ولی داور و همدستان اومی کوشیدند. همانروزها احمدی را از کار برداشتند. سه چهار روز دیگر خود مرا «منتظر خدمت» گردانیدند. از فردای آنروز در یکی از حیاطهای عدلیه اداره ای بر پا گردید. برای رسیدگی بکارهای من (بابیتر گویم: برای بسیج پرونده). دوتن بازرس بهمه وکلای عدلیه اخطار فرستادند که اگر شکایتی از من دارند بنزد ایشان رفته بگویند. چهل و دو پرونده رأیهای مرا از دفتر خواسته بمحکمه انتظامی فرستادند که بیکبار را بجویند و ببینند در کدام یکی «تخلقی» از من توانند یافت. چون برای من «تهمت رشوه» نتوانستند زد و بنا بهمی و رأیهای غلط گمان نمی بردند تنها راهی که باندیشه شان می رسید همبستگی بازنها و گراییدن با آنها می بود. و چون جوان می بودم راه این تهمت را باز می نداشتند. این بود بیش از همه بآن زمینه چسبیده بودته. لیکن خدا را سپاس که در همان زمینه نیز یکداستانی بیکبار جلو شان را گرفت.

xalvat.com

روزی که من از عدلیه بیرون رفتم فردایش بازجویی بدفتر شمه نخست آمده با یک برخاش آقای میراحمدیان مدیر دفتر، (که اکنون یکی از قاضیان دیوان کفراست) گفته بود: «آن فرعون از تحت افتاد!!». چون این بازجویات که بدفتر آمدندی و خود فروشیها کردند من بارها جلو شان را گرفته گفته بودم از



آقای سروان هاشمیزاده

دفتر بیرونشان رانند. اکنون بکینه آن مرا فرعون می خوانده.

آقای میراحمدیان گفته بود: «بس چرا دیروز نمی توانستی این سخت را بگویی!!». با برخاش گفته بود: «هنوز هم طرفداری می کنی!!». سپس گفته بود: «بما را بورت رسیده که هر چه دوسیه زنها بود بمحکمه خودش می انداخت. حالا باید دوسیه هارا بگردم و تفتیش کنم».

xalvat.com

آقای میراحمدیان خندیده و گفته بود: «برعکس، ابلاغی بدفتر کرده بود که هر دوسیه ای که بکطرفش زنت به محکمه فرستاده نشود که یکی از آنها محکمه خودش بود و الان آن ابلاغ حاضر است و شما توانید دید». این را گفته و آن ابلاغ را نشان داده بود.

داستان این ابلاغ هم آن بود که حیدر آقا (برادر دکتر شفق) که اکنون مرده است با زن خود قدس ایران که اکنون زنده است (و چون زن دوس خوانده است کتابی هم بزبان بهائیها نوشته و بچاپ رسانیده) دعوبهایی می داشتند. روزهای نخست که من بعدلیه رفتم بارها حیدر آقا را در آنجاها می دیدم.

روزی آقای بهرامی معاون وزارت عدلیه تلفن کرده مرا خواسته بود. رفتم گفتم: «حیدر آقا شکایت می کند که دوسالست از دست زنش چند شکایت کرده که هیچکدام به نتیجه نرسیده. ولی زن او سه ماه پیش شکایت کرده که در

سه ماه به مرحله اجرا رسیده . پس این اندازه تفاوت از کجاست ؟! . گفتیم : باید بازجویم و نتیجه را آگاهی دهم . چون از آنجا بازگشتم و بجستجو پرداختم دانسته شد این یانو چون باسواد و زباندار است و بیایی می آید و می رود کارش زودتر پیش رفته و بهر حال زن بودن او نیز کارگرافتاده .

برای آنکه باینگونه شکایتها زمینه نماند من ابلاغی بدفتر شعبه یکم فرستادم که از این پس هر عرضحالی که یکطرف آن زن باشد بشعبه های یکم و چهارم و هفتم فرستاده نشود . در شعبه های چهارم و هفتم آقایان احمدامی و دکتر جوان می بودند که جوان می بودند . در شعبه یکم خود من می بودم که هنوز از جوانی بیرون نیامده بودم . از این فروتر میخواستم خودم باشم که بآندوتن برنخورم .

چند روز پس از این ابلاغ بود که دیدم یکی از پرونده های حیدر آقا و زنش بشعبه یکم آمده . دانسته شد که پیش از آن ابلاغ بوده . با اینحال من نخواستم از سر اندیشه خود بر خیزم و در آن ساعت بیپاته رفتن بوزارتخانه پرونده را بآقای حاجی سید محمد سعادت که اکنون در وزارت خارجه است واگزاردم که او معاکمه کند .

xalvat.com

اینها چون دلیل و گواهی می دارد می گویم . بهر حال همین ابلاغ بود که آقای میراحمدیان برخ بازجوی بدخواه کشیده او را شرمند گردانیده بود . با اینحال همان بازجو بیایی می دوید و جستجوی چیز هایی می کرد که مرا گناهکار تواند ساخت . شریف العلماء خراسانی (که اکنون هم سردفتر رسمیست) و طلاق را او داده بود ، آقا شیخ محمد تقی (که او هم اکنون سردفتر رسمیست) و عقد دوم را او خوانده بود ، بازجو بنزد هر یکی از ایشان رفته و فشارها آورده بود که شاید چیزی بزبان من بدست آورد و کاری نتوانسته بود آن سه تن کارشناس را بآن اداره و یژه خواسته فشار آورده بودند که از سوی احمدی در آن روز بشما سپارش شده . آنان گفته بودند : « نشده » . یکی از آنها (آقای بیکرانگار) که اکنون هم در کارگزی وزارت عدلیه است چندی پیش خودش بآقای نوربخش داستانرا گفته . گفته بود : « مفتش مرا تهدید می کرد که باید بگویی احمدی بن توصیه کرد و الا حضرت اشرف گفته شمارا بیکار گردانند و من زیر بار تهدید نرفتم و گفتم کسی آنروز بما سفارش نکرد » .

از این گوشه ها نتیجه ای که میخواستند بدست نیامد آقای مجدالمللی بوستان که اکنون سردفتر دیوان کشور است در آن روزها اطلاق کارش در پهلوی این اداره ویژه می بوده و رفتار این بازجویان را که چهل روز بیشتر این سختگیریها را می کرده اند و بیرونده سازی می کوشیده اند هه روزه با چشم می دیده است که سپس

روزی خودش بامن گفت .

ما به سرفرازی منت که از آنهمه وکلای عدلیه که برای شکایت از من دعوت کرده بودند تنها یکتن بشکایت رفت و آنهم میرزا جواد نام شاگرد فاضل الملک می بود که داستانهای می داشت . از چهل و دو پرونده که بمعکمه انتظامی فرستاده شده بود بآن کینه و دشمنی که رئیس معکمه انتظامی بامن میداشت تنها در یک پرونده ، بگمان خودشان تعلقی یافته و مرا معکوم به « توبیخ » گردانیده بودند که آن حکم بن ابلاغ شد . من درشتی نشان داده دوزیرش نوشتم : « توبیخ » بکسانیت که این رای را داده اند .

xalvat.com

چون از این راهها به نتیجه ای نرسیدند این بار بکوششهای دیگری برخاستند که داستان دراز است ولی از آنها نیز چیزی بدست نیامد . من در همه این کوششها و بدخواهیها بیکبار خاموش ایستاده کمتر بن رویایی نمی نمودم . بیکروز رفتم پیش میرزا رضای نائینی مدعی العموم دیوان کشور که خود او بامن نیک نمی بود . گفتیم : بآقای وزیر بگویید من بآقا ندارم که برای من پرونده سازند . زیر اسرا انجام این پروندهها بدادگاه خواهد رفت و من آنچه گفتنیست در آنجا خواهم گفت . تنها يك خواهش از آقای وزیر و از شما دارم و آن اینکه جلوائن هابهورا بگیری و این دروغها که می پراکنید بیابان رسانید . گفتیم : یکی از شکایتها اینست که من زنی را که شوهر پیش او میکوبد پس از طلاق رجوع کرده بوده گرفته ام . این يك دعوی حقوقیست که باید در دادگاه رسیدگی شود . چرا شاکي را بدادگاه نمی فرستید و بجای آنکار این هابهورا برانگیخته اید ؟!

پس از این گفتگو آن اداره مرا برچیدند . داور نیز « ماده واحده » خود را دنبال نکرد . پرونده هم خوابید .

این بوده داستان بیرون آمدن من از عدلیه و گفتگوی زن که در میان میبوده . این داستانست که بدخواهانی شیده اند و آنرا باین رنگ انداخته اند که من بناموس زن شاعر حبیب تجاوز کرده ام که دوباره می گویم درست داستان « حسن و حسین دختران معاویه » می باشد .

من تنگم می آید که در برابر چنین دروغسازها پاسخ پردازم . در آن هنگام نیز که آنهمه هوچیگری کردند من خاموشی را بهتر دانستم . بدوستان نزدیک خود نیز سخنی نگفتم آقای باقر طلیعه را بیشتری از شما می شناسید . این مرد در زمان جوانی از دوستان نزدیک من بوده و اکنون هم در تهرانست . چند سال



آقای شیشه گر

xalvat.com

وزارت عدلیه باشد. میخواهند بشما کار بدهند بدو شرط: یکی آنکه بخارج بروید. شمارا رئیس استیفاف فارس خواهیم کرد. دوم آنکه خودتان بدوبار رفته از آقای تیمورتاش استرضای خاطر بعمل آورید»

گفتم: بعضرت اشرف سلام برسانید. من کاری از عدلیه نخواهم پذیرفت. اگر بوکالت راهم ندهید بکار دیگری در بازار خواهم پرداخت.

همه این پیشآمدها در سال ۱۳۰۹ بود که شد و پایان پذیرفت و دو سال ونیم ازرویش گذشت. در زمستان سال ۱۳۱۱ روزی کر بلایی حسین آقا فاشنگچی (مدیر روزنامه تبریز) که با من از سالها دوستی داشته و آنروزها در پیش رضا شاه از نزدیکان بشمار می رفت بغانه من آمد و گفت: «امروز که نمایندگان مجلس به پیش اعلیحضرت آمدند اعلیحضرت بایشان فرمودند: من میخواهم عیبهای مملکت را بدانم و اصلاح کنم ولی شما هانمی خواهید عیبهارا بمن خبر دهید... در این زمینه کله ها کردند. من آمدم از شما خواهش کنم که اطلاعات و نظر خود را درباره عدلیه با اعلیحضرت بنویسید.»

پیش روزی دیدم می گوید: «من باید از شما حلیت بغواهم زیرا آن قضیه زن را که بزبانها انداخته بودند من هم باور کرده بودم. می گفتم: جوانی کرده اید و بزنی دل بسته اید. ولی چندی پیش یکم هفته رفتم بقزوین. شبی رئیس عدلیه مرا مهمان خوانده بود. سخن از شما پیش آمد و آن قضیه را گفتند. مدعی الهوم آنجا آقای میراحمدیان عصبانی شد و گفت: «موضوعی را که نمیدانید چرا صحبت می کنید. من خودم مدیر دفتر شعبه یکم بدایت بودم و قضیه را از نزدیک مطلع هستم»، و آنوقت آغاز کرد و موضوع را از اول تا بآخر گفت. من حقیقتا متأثر شدم که آن رفتار نامردانه را کرده اند»

آقای طلیمه اینرا می گفت و خواستش کله دوستانه می بود که چرا من در آن چند سال چگونگی را بدوستان خود نگفتم. **xalvat.com** گفتم: چون داستانش دراز بوده من بهتر می دانستم که با خاموشی بگذرد. بهر حال جایی ششودست که در آن پیشآمد کسان پاکدلی همچون آقای میراحمدیان و دیگران با درمیان می داشتند که می توانند راستی را بگویند.

اما آمدم بر سر حکم محکمه انتظامی که می گویند مرا سه رتبه تنزیل داده، آن دو سال ونیم پس از این کارها بوده و داستانش اینست:

روزی که از عدلیه بیرون آمدم دوجیز مرا می آزد: یکی بیکاری خودم که جواز و کالت نیز نمیدادند. دیگری بیکاری آقای ابوالقاسم احمدی که بگناه مهرورزی بامن از عدلیه بیرون رانده شده بود.

دو سه ماه بدینسان گذشت و چون داستان لغو امتیاز دارسی پیش آمد داوود بارو با رفت، و آقای بهرامی که از چندی پیش بوزارت داوایی رفته بود بوزارت عدلیه بازگشته کفیل گردید. من روزی بدیدنشان رفتم. گفتگو از پیشآمد رفت و او دلسوزها نمود. سپس گفت: «شمارا بدلیه نتوانم آورد. جز آن هر خواهشی دارید انجام دهم». گفتم: منم نمیخواهم بدلیه بازگردم. شما بمن جواز و کالت دهید. یکی هم احمدی را بدلیه بازخوانید. گفت: «جواز میدهم. احمدی راهم میخوانیم. ولی باید تاداور بازنگشته دست و پای کند و خود را بوزارت خانه دیگری انتقال دهد».

این کارها انجام گرفت. من بوکالت پرداختم احمدی نیز خود را بوزارت خارجه انتقال داد که اکنون هم در آنجاست. پس از چند ماه که داوود بازگشت روزی مرا بوزارتخانه خواندند و آقای زرین کفش که معاون می بود چنین گفت: «حضرت اشرف راضی نیست شما و کالت کنید. می فرمایند اوقاضی است و باید در تحت اختیار

- ۵۸ -

بس از سخنان بسیاری برخاستم . آقای راد را من تا آنروز نمی شناختم و سپس هم شنیدم او پرونده را از خود باز گردانیده و در بای پرونده جمله هایی نوشته که بداور و بوزارتخانه بر خورده . این آقای راد اکنون زنده است . همانست که سفیر ایران در مصر می بود و چندی پیش گفتگوی معاون بودنش در وزارت فرهنگ میرفت . این نامه ها را می برم تا دانسته شود که سخنانی که می نویسم گواهان بسیار می دارد . بهر حال پرونده به محکمه انتظامی رفت . ادعای نامه ای بن فرستاده بودند که پاسخی ندادم . زیرا گذشته از آنکه در خور پاسخ نمی بود می دانستم که بآ آن کینه داور و همچنین کینه رئیس محکمه انتظامی ، پاسخ سودی نخواهد داشت . پس از چندی دیدم حکمی آوردند که مرا به رتبه تنزیل محکوم گردانیده اند . من بازمی خواستم همچنان بی پروایی بکنم . ولی با فشار برخی دوستان تجدید نظر خواستم . در تجدید نظر چون از یکسو پرونده بسیار بوج می بود و از یکسو از داور می ترسیدند سه رتبه را یک رتبه گردانیدند . باین معنی یک رتبه تنزیل را تنفیذ گردانیدند . اینهم داستان محکمه انتظامی و تنزیل رتبه است که بن داده اند . چیزی که در پایان باید بگویم آنست که من بآن یک رتبه نیز گردن نگرادم و اکنون که بن حقوق تقاعد می دهند از روی همان رتبه هشت است .

چیز دیگری که می بینم بزبانها افتاده داستان تریاکست که من می کشیده ام یا می کشم . اینرا هم یکی نوشته و دیگران بیایی از او بر میدارند و می نویسند . چون در باره آنهم یاران پرسیده اند پاسخ می دهم : همه می دانند که تریاک در توده ما رواج داشته ، منم بآن برخوردی داشته ام . تریاک چیز بدی است و بشن آدمی زبان آشکار می دارد . ولی چیزی که سلب شرافت کند و باننگی باشد نیست . بدی هر چیزی را باید با اندازه خودش دانست .

نخست بار که من تریاک را دیدم و شناختم در شوش در زمان گرفتاری بچنگ می بود . چون ما گرفتار می بودیم و هر روز کارمندان عدلیه بغانه من آمدندی و در شواذن (زیرزمینی) باهم بسر بریدی یکی دوتن از آنان تریاک کشیدندی . چون گاهی بن نیز تعارف کردند می پذیرفتم و می گرفتم . سپس که بهران آمدم چند بار در خانه های ملک الشرا و وحید دستگردی همان رفتار تکرار شد . یکبار هم در تبریز در خانه حاجی حسن آقا کلبانی میهمان می بودیم و بس از نارها دیدم یکی دوتن بیخ کوشی سخن می گویند . دانسته شد برخی میهمانان تریاک خواهند کشید و از من شرم می کنند . گفتم : تریاک چیز شرم آوری نیست ، چیزی نامتدبست . گفتند : گرفتاریست پیش آمده ، ولی می گوئیم که کم گردانیم و از میان ببریم .

- ۵۷ -

چون درخواست خود با فشاری نغان می داد گفتم : چیزی نوشته می فرستم . فردای آنروز نامه ای بشاه نوشتم در این زمینه که « عدلیه يك دستگاه بیپوده ای بیش نیست . مردم سودی از آن نمی برند از یکسو قانونها بیخردانه است از یکسو داور و دوستان اعدلیه را دکانی برای خود می دانند و سود و دلخواه خود را به چیز برتری می نهند ... » در این زمینه سخنانی نوشتم .

چون میخواستم نامه بدست خود شاه برسد ، خودم بدفتر مخصوص رفته با معاون دفتر (آقای میرزا رحیم نغان) گفتگو کرده نامه را با وسپاردم و جای شکفت بود که همان نامه یارو نویسی بنزد داور فرستاده شده بود .

اینرا از درون وزارتخانه بن آگاهی دادند و دانستم که باز کینه جوییها در میان خواهد بود . ولی پروا ننمودم . چندی پس از آن روزی آقای هلی هیئت که مدعی العموم استیاف می بود پیام داده مرا خواسته بود . رفتن اتاق خلوت کرد و گفت : « دیروز رفته بودم دیوان تمیز ، رفتن باتاق آقای سلطان احمد راد وکیل عمومی دیوان تمیز ، دیدم دوسیه ای در جلوش باز کرده ، مرا که دید با حال مصبانی گفت : وزارت عدلیه برای قضات خود پاپوش میدوزد . این دوسیه را داده اند بن که از روی آن ادعای تنظیم کرده به محکمه انتظامی فرستم و من چون میخوانم می بینم مقصودشان لکه دار کردن يك قاضی زبردست است که این دوسیه را برایش تشکیل داده اند . ولی من زیر بار نخواهم رفت . پرسیدم درباره کیست !! گفت : درباره کسرویست که رئیس کل بدایت بوده . گفتم او از دوستان قدیم ماست . من موضوع این دوسیه را از زبانها شنیده بودم . ولی باین بی اساسی که شما می فرمایید نمیدانستم . گفت : کاملاً بی اساس است . »

آقای هیئت این را که گفت پرسید : « دوباره چشده که باز دوسیه کهنه را بیان انداخته اند ؟ » من داستان نامه نوشتن بشاه را باز گفتم . گفت : « آقای راد می گفت شما بآن پرونده هم نامه های درشت و سخت نوشته اید . من عقیده دارم که حالا بجای آنها نامه ای باز بان عذرخواهی بداور بنویسید که من خودم بیرم و ایشان را ببینم و از خشم باین آوردم . »

گفتم : این نشد نیست . زیرا من کار بدی نکرده ام که از کسی آمرزش بخواهم . کار بد من آن خواهد بود که از داور آمرزش طلبم . آنگاه داور یا محکمه انتظامی چه زبانی بن تواند رسانید ؟ من که در عدلیه نیستم یککارم گردانند . محکمه انتظامی اگر همه هشت رتبه را که میداشتم از من بگیرد کمترین اثری در زندگانی من نخواهد داشت .

- ۶۰ -



xalvat.com آقای محمد آربین

اینهارا باز گویند و مردم را آگاه گردانند . آنچه اکنون پزشکان می کنند و در رادیو سخن از بدبهای تریاک می رانند بسیار بیجاست . مردم باید دستور پزشکان را بنویسند و بنپذیرند و بکار بندند . باید هر کسی در بند تندرستی خود باشد . ما را باید پیروی از پزشکی کنیم . من خود همان رفتار را می کنم و دوست میدارم یاران ما هم نکنند .

- ۵۹ -

در این جاهات که کسانی مراد و بزم تریاک یافته و تریاک کشیده مرا دیده اند و همین دستاویزی شده که بیایی بنویسند . تو کوبی من کاری پنهان کرده بودم نه آنان بی برده اند و میخواهند با آشکار اندازند ، یا تو کوبی من می گویم هوسی نداشته ام و کارهای هوسندانه نکرده ام .

من خود می گویم : پیش از آنکه باینرا در آیم هوسبازیها نیز کرده ام . خدا را سیاس که هوسبازیهای من از اینگونه بوده . خدا را سیاس که دشمنان ما که شب و روز می گوشند که برای من ایرادی پیدا کنند پیش از اینها بدستان نمیرسد . جای بسیار خشنودست که در این کشوریکه رشوه خواری و ناراستی از در و دیوارش می بارد ، من که در عدلیه در کانون رشوه خواری می بوده ام خدا مرا از لغزش دور داشته است . در این کشوریکه چابلوسی و پستی گریبانگیر خرد و بزرگ می باشد من با همه آمیزش با چابلوسان و پست نهادان ، آلوده خوی آنان نکرده ام .

xalvat.com
من اگر بخواهم از آزمایشهایی که چه در باره رشوه و چه در دیگر بارها برایم پیش آمده بگویم باید کتابی بردارم و در اینجا تنها یکداستان را که چون آقای امام که در اینجا است گواه آن می باشد باز می گویم :

آنسالیکه بخوزستان رفتن تازه بشوش رسیده بودیم که شبی در زده شد و گفتند : « سید هاشم اسپهانی وکیل عدلیه است . » گفتم : ما اتاقی برای میهمان نمی داریم . بگویند فردا بعدلیه بیاید . گفته بودند . دستمالی بر از بول (قران و لیره) داده و گفته بود : « با قصد تومانت با آقای رئیس بگویند از بابت فلان اجرائیه است . »

در خوزستان تا دوسه سال پیش از آن ، عدلیه بودجه دولتی نمی داشته و داوران و کارمندان بایستی از درآمد اداره زندگی کنند . این بوده که هر اجرائیه که داده می شده گذشته از ده يك قانونی بولی نیز بر رئیس عدلیه میزدانده اند .

تا رسیدن من اینشوه همچنان بازمی مانده . و چون یکروز پیش اجرائیه ای داده شده بود این بول را از باره آن برای من آورده بود . ما در آن هنگام بدو تومان هم نیازی داشتیم . بالبعال من خواستم آن بول را بپذیرم و دستمال را برداشته و خودم بپذیرفته گفتم : « چون شما را اینشناختید و این کار را کرده اید نکوهش نمی کنم . ولی از این پس چنین رفتاری نکنید . »

در باره تریاک و باده سخن همانست که در « ورجلوند بنیاد » نوشته ایم . چه تریاک و باده و چه هر چه از اینگونه است بسته به پزشکیست . پزشکان باید زبان

وحشیگری بهمن ماه بسودماسر آمد

مقتاریست که در جشن یکم آذر در تبریز از سوی آقای آزیری
راهنده شده چون از پست رسیده در اینجا می آوریم

کسروی

xalvat.com

قبل از ورود در موضوع سخنرانی خود ، این روز به یادگینی را به تمام یاران
شادباش گفته و بشام برادران از دور و نزدیک درود میفرستم .

خدارا سپاس که در این یکسال بدخواهان ما از کوششهای ناباک خودجز
شکست هوده ای نبردند ، و ماقدهای محکمی در راه پیشرفت مرام ورجاوند خود
برداشتیم .

در سال گذشته چنانکه آقایان میدانند دشمنان ما کوشیدند و تلاش کردند
و در اثر آن در آذربایجان وحشیگریهایی ظاهر شد: در روز روشن قرائتخانه مارا
غارت کردند و برفقای ماحمله آوردند و آسیبهای رسانیدند . بعد هم بازار شعر گویی
رواج یافت . گفتند و نوشتند ، آنچه از پیشوایان شان یاد گرفته بودند .

ولی تمام اعمال آنها بسود ما و بضر آنها بسر آمد . آن پیشآمد به ما
نیک فهمانید که یک راه آسانی پیش نگرفته ایم بلکه ما برای پیش بردن این مرام
باید کوشش بسیار کنیم .

ما اول بسختی موانع پی نبرده و تصور میکردیم امروز وفرداست که بمنظور
نهایی خود نایل گردیم . از این لحاظ هر کس خود را از ما میدانست ، بدون اینکه
آزمایشی در بین باشد .

ولی بعد از آن پیشآمد ما خوب فهمیدیم که این راه ورجاوندی که پیش
گرفته ایم بسیار بزرگ است و چون در یک محیط آلوده ای باید پیشرفت کند به موانعی
برخورده خواهد کرد که ممکن است بسیار بزرگتر و سختتر از پیشآمد بهمن ماه باشد .
یاران پاکدل و پاکدرون ما بهمین مناسبت به کوششهای پایه داری برخاسته
و خود را برای مبارزه با گمراهی ها و پیش بردن خواست خود آماده نمودند .

در اثر آن پیشآمد ، ما یاران خود را بهتر شناختیم و تمام آنها ای که خود

را از ما می دانستند بوسیله این پیش آمد آزمایش شدند . آنها ای که تاب تحمل این
زحمت کوچک را نداشتند بفوریت از ما بریدند و ما را راحت کردند . این کار برای
ما واجب بود ، چه ما یاران خود را برای روزهای سخت تری حتی برای مرگ انتخاب
می نماییم . برای چنین انتخابی آزمایش لازم بود . تنها یاران پاکدل برای ماباقی
ماندند که بایست گرمی تمام کوشیدند و ثابت کردند که پایه این نهضت بادست
راهبهای گرامی پاکدینان نه چنان گذاشته شده که با این بادهای مختصر بمرزد .

هر مرامی اگر اول بایک پیشرفت تندی مصادف شود اشخاص استفاده جو
ود دور آن را میگیرند و بمردان پاکدل و لایق مجال نمی دهند که در راه آت
مرام پاکدلانه بکوشند و از این لحاظ آن مرام پس از یک پیشرفت تند تنزل کرده
و ازین می رود .

xalvat.com

ولی اگر با همدادی اول بامشکلات برخورد نماید و هیچ منفعتی در کار نباشد
فقط اشخاص پاکدرون در آن جمع شده و پاکدلانه برای پیشرفت آن کوشند .

برای نمونه مرام کمونیستی را در نظر بگیریم . آقایان بهتر می دانند که اول
با چه موانعی و با چه دشمنان دژ خوبی روبرو بود ، و همان موانع باعث شد که اشخاص
استفاده جو و جاه طلب در آن جمع نشده جوانهای کوشا و پاکدل مانند استالین و
دیگران را آزاد گذاشتند ، و آنها هم از سختی و بزرگی موانع دل سرد نشده کوشیدند
و منظور خود را که عبارت از پیروگی بر ظلم و جور بود پیش بردند .

پیشآمد بهمنماه به تمام مردم فهمانید که این راه ما یک راه خدایی است و با
هو و جنجال یک مشت اشخاص تیره درون و نفع پرست ازین نمی رود . بلکه افعال
و حرکات دشمنان این مرام باعث پیشرفت آن می شود . بخوبی فهمیدند که در
مقابل کتابها و پرسشهای عاقلانه ما ، اینها فقط دشنام داد و شعر توانند سرود .

بهر حال تاثیراتی آن پیشآمد در میان توده کرده که اینک فهرست وار یاد میکنم :

۱ - آن پیشامد تکان سختی به مردم داد و آنها ای را که حتی نام با همداد ما
را نشنیده بودند از خواب غفلت بیدار و آنها را وادار کرد که در اطراف خواست
ما جستجو نمایند . چه آنها می خواستند بدانند ما چه گفته ایم که طرف حمله یک
مشت آخوند مزدور و بازاریان مفتخور شده ایم . بالاخره رفتند و تحقیق کردند و
کتابهای ما را به سه چهار برابر بها در همین تبریز تهیه کرده خواندند و دانستند که
ما که هستیم و چه می گوئیم و از میان همین جویندگان اشخاص ارجمندی پیدا شد
که ما کوششهای بهاداری از آنها انتظار داریم . یکمده هم هر چند در اثر



آقای آذری

یکم آذر در شهر ستانها

امسال کوشاد تهران کارتهای یکم آذر بچاپ رسانیده . همه شهرستانها فرستاده بود که در هنگام خود در میان یاران بهم فرستاده شده . تلگرافهای «خجسته باد» بسیار از شهرستانها با آقای کسروی (و همچنان بکوشاد تهران) رسیده که چون بسیار است از چاپ آنها چشم پوشی شده .
xalvat.com
 چنانکه در دو هفته گذشته آگاهها بکوشاد تهران رسیده در بیشتر شهرها که یاران ما هستند - از آبادان و مسجد سلیمان و بهبهان و عباسی و هندیجان و قزوین و تبریز و آمل و مشهد و دیگر جاها - جشنهای باشکوه در روز یکم آذر گرفته و گفتارهایی رانده شده .
 بسیاری از گفتارها رویه اش فرستاده شده . ولی چون فرصت کم است از چاپ آنها نیز چشم پوشی شده .

سستی خرد بها نه پیوستند اما از صف مخالفین ما جدا شدند ، که عده آنها بسیار بیشتر است .

xalvat.com

۲ - بعد از آن پیشآمد خواه ناخواه يك مجلس بزرگ داورى تشكيل شد که ما همیشه خواهان آن بودیم . در این دادگاه هرآن افکار و اندیشه های هر طبقه ای از این ۱۴ کیش حلاجی شده بی بای آنها به نظر توده می رسد . این جریان نه با خواست یاران ما بلکه خود بخود تشكيل یافته است .
 ۳ - يك نتیجه آخری که عاید ما شد فهمیدن قوه طرف خودمان بود . در اصطلاح نظامی اطلاعات از قوای دشمن یکی از مؤثرترین عوامل نبرد است . بدین طریق که طرف همیشه مایل است بفهمد دشمنش دارای چه قوه و چه نقشه و دارای چه وسایل است .

ما هم در این پیشآمد دانستیم که با چه کسانی طرف هستیم و آنها چه اسلحه هایی دارند و چه آمادگی می نمایند . حتی تمام اشخاص روشنفکر توده دانستند که دشمنان ما يك مشت اشخاص بیچاره بدبخت هستند که در دشمنان بجز عصای شکسته تکفیر چیز دیگری ندارند و مهمترین اسلحه آنها فحش و افترا و دروغ می باشد . ما خوب دانستیم که در مقابل پرسشهای ما آنها خوب می توانند شعر بگویند ، افترا بپندند ، دشنام بدهند ، تکفیر کنند . و اگر از اینها کاری بر نیامد (چنانکه نیامد) مانند یبرزنان بنقرین بردازند . ما خوب فهمیدیم که اینها فقط در مقابل ما يك مشت بی سروپا جمع می کنند و آنها را با پول تطمیع میکنند که آن اعمال وحشیانه را در مقابل سربازان خارجی اجرا نمایند .

ولی ما بآنها یادآوری می کنیم ، که ما با این بادها نمی لرزیم و برگشته خود پاریجا می باشیم . ما باز کتاب خواهیم سوزانید ، چه چاره بدبختی ایران بلکه شرق را در آن تشخیص داده ایم . با گمراهها تبرد خواهیم کرد ، چه می دانیم مایه سرفرازی ایرانها یکی بودن اندیشه هاست .
 با این اسلحه ها و با این آمادگیها که اینها دارند کاری از پیش نمی رود . اینها يك علاج دارند : یا بسؤالات ما جواب بدهند و یا مانند شب پره ها در زوایای تاریک و پيواله های تنگ بخرند و جلو پیشرفت ما را نگیرند چه نمی توانند و آن تا روزی است که يك دادگاه برای رسیدگی به مسائلی اینها تشكيل نشده و آنهم زود است که هرجا باشند گریبان اینها گرفته شده ، و تکفیر شرابکاریهای خود خواهند رسید و ایران و شرق در زیر پرچم و رجاوند با کدینی نفس راحتی کشیده و مقام باستانی خود را در کیتی خواهند گرفت .

... بدانند که کيفر با آنان نزدیکست

گاهی شنیده میشود فلان آموزگار چون از ماست و در کلاس درس بشاگردان سخن از بدی حافظ و سمدی گفته و یادرباره گمراهیهای کیشی سخن رانده ، رئیس فرهنگ او را نکوهش میکند و از کارش بر میدارد .
 ما در شگفتیم که چنین چیزهایی را می شنویم . در شگفتیم که پس از سالها هنوز چنین رفتاری را می بینیم . ما نمیدانیم این رئیس فرهنگها هیچ می فهمد که در هر آدمی نیرویی بنام خرد هست که شناسنده نیک و بد است و هر کسی باید آن نیرو را بکار اندازد و نیکیها را از بدیها باز شناسد و چون چیزهایی را شناخت و دانست بدیگران نیز بشناسند؟! اگر اینرا می فهمد پس با چه دستاویزی آن رفتار را با آموزگاران با کدین می کنند؟! .

ماده سالت بدی شعرهای حافظ و سمدی و زیانمندی آنها را می نویسیم و بیابای دلیل می آوریم و تاکنون کسی بما پاسخی نداده - پاسخی نبوده که بما بدهد - با اینحال چه معنی دارد که رئیس فرهنگ آموزگاری را بنام آنکه زشتی شعرهای حافظ و سمدی را بشاگردان گفته بشکوهد یا بیازارد؟! .

بجای آنکه ما بگریبانشان بچسبیم ، و باب پنجم گلستان وضد مانند آنرا که فرهنگ در بر میدارد برخشان کشیده بگوییم : شما باین توده خیانت کرده اید ، شما به تپاه گردانیدن مغزها و خوبهای جوانان کوشیده اید ، شما افزارهای دشمنان مایید . بجای آنکه ما آنانرا بشکوهیم و سخت در پیشان باشیم آنان جلو افتاده ما را دنبال میکنند .

مانده همین رفتار وارونه در اهواز از برخی افسران سرزده که بما آگاهی رسیده . دزدها و گورهای که از آشفتنکی کشور فرصت یافته برخت افسری درآمده اند بجای آنکه جوانان غیرتمندی بگریبانشان بچسبند و پشت گردنشان زده بگویند : « شما دزدهای پستید ، اینرخترا چرا پوشیده اید؟! » ، آنان گستاخ گردیده بنام هواداری از حافظ و سمدی با پشتیبانی از ملایان و صوفیان آزار جوانان برخاسته اند .

اینها کيفر را از خود دور دانسته بدینسان گستاخ گردیده اند . ولی ندانند کيفر

xalvat.com

با آنان بسیار نزدیکست

